

تجلیل از پنجاهمین سال یاد سید اسماعیل بلخی



دفعه معاونت دوم ریاست جمهوری.ا.ا

سمینار سیاسی و فرهنگی گرامی داشت
پنجاهمین سال یاد شهادت
علامه سید اسماعیل بلخی
۳۱ سرطان ۱۳۹۷ - کابل

Political & Cultural Seminar in Honoring
the 50th Martyrdom Anniversary of
Allama Sayed Esmael Balkhi
July 22, 2018

هتل اینترکانٹیننٹال - تالار قندھار
برگزار کنندگان: دفتر معاون دوم رئیس جمهور، بنیاد اندیشه
بنیاد عالی علمی - پژوهشی علامه شهید سید اسماعیل بلخی

پیام خود بلخی را یکی از مشعل داران راه آزادی و عدالت خواهی خوانده بود و او را متعلق به تمام مردم افغانستان دانسته بود. رئیس جمهور گفته بود که او تنها عضو خانواده بلخی و مردم سادات نبود؛ بلکه چه در دوران پربار زندگی خود و چه پس از آن، همیشه عضو جامعه افغانستان و متعلق به همه مردم این خطه باستانی بوده است. همچنان محمد اشرف غنی از شعر بلخی یاد کرد و آن را رسا و اصالت مند دانست که یاد و خاطره حکیم بلخ، ناصر خسرو قبادیانی بلخی را در اذهان مخاطبان تازه می کند. شعرهایی که هم رسایی و زیبایی لفظی دارند و هم بازتاب دهنده اندیشه های متعالی اند. اشرف غنی در ادامه سخنانش نوشته بود: «مرحوم بلخی در شعر و نثر منادی ارزش هایی بود که می توانند سبب سر بلندی، اعتبار و شکوه یک ملت شوند. سخنان بلخی هرگز بوی تفرقه نداشت و به موضوعات کم بها هم نپرداخت. او از وحدت و اخوت، برابری و عدالت و از آزادی و استقلال ملی دفاع می کرد و در راه تحقق آن ها تلاش می کرد.» رئیس جمهور بلخی را عالم روشن اندیش و آگاه نسبت به مقتضیات زمان

بنیاد اندیشه، دفتر معاونت دوم ریاست جمهوری و بنیاد عالی علمی - پژوهشی شهید بلخی در تاریخ ۱۳۹۴/۴/۳۱ خورشیدی سمیناری را تحت عنوان «سمینار سیاسی و فرهنگی گرامی داشت پنجاهمین سال یاد علامه سید اسماعیل بلخی» با حضور صدها تن از فرهنگیان، نویسندگان، روزنامه نگاران، استادان دانشگاه و مقامات بلند رتبه دولتی در هتل اینترکانٹیننٹال برگزار کردند. در این محفل اسدالله غضنفر، مشاور فرهنگی ریاست جمهوری پیام جلالت مآب محمد اشرف غنی، رئیس جمهور را خواند و جلالت مآب استاد سرور دانش، معاون دوم ریاست جمهوری و بنیانگذار «بنیاد اندیشه»، سناتور صدیقه بلخی، استاد محمد محقق، معاون دوم ریاست اجراییه، دکتر محمد امین احمدی، نویسنده، پژوهشگر و استاد دانشگاه، فضل هادی مسلمیار، رئیس مجلس سنا، استاد عزیز رویش، نویسنده، عالمی بلخی، وزیر امور مهاجرین و عودت کنندگان، واعظزاده بهسودی، مجتهد و عالم دین سخنرانی کردند. جلالت مآب محمد اشرف غنی، رئیس جمهور دولت افغانستان، در



ز خون بنویس بر دیوار ظالم
که آخر سیل این بنیاد خون است
همچنان استاد دانش چهره بلخی را از دو جنبه به بررسی گرفت: الف.
از نگاه فکری؛ ب. از نگاه سیاسی.

استاد دانش افزود که بلخی یکی از شخصیت‌های مذهبی بود که دو خصوصیت ویژه در وجود او جمع شده بودند و او را از دیگر چهره‌های مذهبی متمایز می‌ساختند: یکی به عنوان روشن فکر دینی که از یک سو همواره نهادهای سنتی و مذهبی‌های افراطی را سخت به باد انتقاد می‌گیرد و از سوی دیگر به روشنگری می‌پردازد و با الگوگیری از شخصیت‌های صدر اسلام و نهضت‌های آن مانند نهضت عاشورا، خوانش نو و تازه‌ای از دین و مذهب ارائه می‌کند؛ دو دیگر به عنوان بنیانگذار ادبیات انقلابی در ادبیات افغانستان که از شعرهایش خون می‌چکد و مخاطبانش را به مبارزه و مقابله با ظالمان فرا می‌خواند.

استاد در ادامه سخنانش افزود که از نگاه سیاسی زندگی بلخی همزمان شده بود با تغییرات و انقلاب‌های منطقه و جهان. زمانی که جنگ جهانی پایان یافته بود و انقلاب‌های سوسیالیستی در کشورهای مانند شوروی سابق پیروز شده بود؛ افکار مشروطه‌خواهی در افغانستان و ایران و کشورهای دیگر به اوج رسیده بود، حکومت اصلاح طلب و سیاسی بلخی و باورهای او تأثیر گذاشته بودند. استاد دانش در کنار اشاره به شروع فعالیت‌های فکری و فرهنگی بلخی در سال ۱۳۱۵ در هرات و تأسیس حلقه معروفی به نام «حزب ارشاد» در سال ۱۳۲۲، عناصر اساسی فکری بلخی را چنین بر شمرد:

«عناصر اساسی در فکر سیاسی شهید بلخی سه اصل کلیدی است:
۱. اصل آزادی و مبارزه با استبداد است که در حقیقت شاهبیت اندیشه سیاسی بلخی را تشکیل می‌دهد و در سراسر اشعار و سخنرانی‌های او سخن از آزادی موج می‌زند. شهید بلخی بعد از رهایی از زندان در یکی از سخنرانی‌های خود با تأکید بر مبارزه با بی‌دادگری گفته است: «من بشری هستم که فرق خود را با فولاد جنگ دادم. انسانی هستم که اصلاً

دانست. همچنان نوشته بود که جامعه ما به چنین عالمانی همیشه نیاز دارد و آن‌ها می‌توانند در پرتو دین و ارزش‌های متعالی آن مردم را از بدبختی و فلاکت نجات دهند. رئیس جمهور او را پاسدار عدالت و برابری خواند و اشاره کرد که تجلیل از چنین شخصیت‌هایی لازمی است.

جلالت‌مآب استاد سرور دانش، معاون دوم ریاست جمهوری در کنار ضروری دانستن بازخوانی و معرفی افکار بلخی به نسل امروز و مهم دانستن برگزاری چنین سمیناری، از همه کسانی که در برگزاری سمینار، چاپ و نشر آثار بلخی تلاش کرده‌اند، تشکر کرد.

استاد دانش سخنان خود را حول سه محور در مورد بلخی و میراث‌های او بیان کرد. محور اول سخنان ایشان، «خطوط اساسی چهره سیاسی و فکری شهید بلخی» بود؛ در شروع این بخش گفت: «پیشاپیش باید یادآوری کنم که قضاوت در باره شخصیت‌ها و معرفی کامل همه زوایا و ابعاد شخصیتی آنان کار آسانی نیست و هیچگاه یک توافق نظر عمومی هم در چنین مواردی وجود ندارد و نباید هم وجود داشته باشد. زیرا جامعه انسانی از نگاه فکری و سیاسی نباید تک صدایی باشد و نباید همگی در یک قالب معین و با متد فکری واحد بیندیشند.»

استاد سرور دانش، با خوانش شعری از شهید بلخی او را از کسانی دانست که کلامش معرف وضعیت آن روز جامعه بوده است:

چه ابتلاست که در هر بلاد می‌نگرم
نزاع مذهب و جنگ نژاد می‌نگرم
بیایا همه اعضای یک بدن باشیم
امور جمله به وفق مراد می‌نگرم
به رغم شیخ اگر وحدتی پدید آریم
متاع شیعه و سنی کساد می‌نگرم
یا
مرا جام دل از این یاد خون است
عروس وصل را داماد خون است
جوانا در قلم رمز شفا نیست
دوای درد استبداد خون است

بنیاد اندی

تأسیس ۹۱



امارت را و نه نظام سلطنت را. آنچه در این رابطه به صراحت مطرح شده است نظام جمهوریت است. جمهوریت در اصل نظامی است که مبتنی بر انتخابات و اراده مردم است و نه اراده یک فرد. به همین جهت شهید بلخی در کنار جمهوریت داشتن قانون اساسی و قانون پارلمانی و آزادی‌های مذهبی را نیز مطرح می‌کند. از سوی دیگر نظام شاهی را به صورت بسیار تند و جسورانه مورد انتقاد قرار می‌دهد: «نور جمهوریت ای مقصود شرق/ ای یگانه طالع مسعود شرق؛ ظلمت مغرب ز نورت منجلی ست/ بین به این تاریکی موجود شرق؛ دروی هر درد بی درمان تویی/ مرهمی بر جسم خون‌آلود شرق...»

به همین ترتیب، استاد دانش در ادامه سخنان خود ضمن طرح یک پرسش، به شیوه کار بلخی نیز اشاره کرد: «بلخی در دوره پیش از زندان و دوره زندان از یک شیوه بسیار تند انقلابی کار گرفت؛ اما در دوره بعد از رهایی از زندان اندکی با نرمش و انعطاف و شیوه اصلاحی برخورد کرد و این به دلیل تغییر شرایط آن زمان بود.» استاد در کنار اشاره به دلیل روحیه انعطاف‌پذیری بلخی، دهه قانون اساسی یاده آخر سلطنت ظاهر شاه را یکی از دهه‌های کم‌نظیر تاریخ دانست که بسیاری از ارزش‌ها و محتوای قانون اساسی تصویب شده این دهه هنوز هم در قانون اساسی افغانستان نقل و حفظ شده‌اند. استاد دانش تصویب قانون اساسی، برگزاری انتخابات پارلمانی و تغییرات دیگر این دهه را تأثیرگذار در افکار بلخی دانست و گفت که بلخی نیز از این تغییرات استقبال کرد. همچنین استاد اضافه کرد که بلخی هیچ چیز اگر نداشت همین قدر افتخار برای او کافی است که در راه آزادی، عدالت، برابری، وحدت، همبستگی مبارزه کرد و چهارده سال و چند ماه عمرش را در زندان سپری کرد و جوانی اش را فدای این آرمان‌ها کرد و سرانجام در ۱۳۴۷ خورشیدی در عمر ۴۸ سالگی بدرود حیات گفت.

محور دوم سخنان استاد دانش را «تأثیرگذاری و تداوم اندیشه شهید بلخی در گذر زمان» تشکیل می‌داد. در این قسمت گفت: «چنان‌که گفتم شهید بلخی از پیشگامان مبارزات سیاسی در افغانستان است و حداقل در طول ۷۰ سال اخیر هر کسی و هر گروهی در کشور که دست به مبارزه

نیروی ارتجاع در وجود من نبوده است، سال‌ها رنج کشیدم و با بیدادگری و بی‌قانونی مبارزه کردم. اگر هم کاری کردم، اگر هم در کشور افغانستان کم‌ترین آواز عاجزانه من اندک اثر کرد، اگر توانستم در کشور عزیز خود ما قانون اساسی و قانون پارلمانی را روی کار بیاوریم، امروز به شما مژده می‌دهم در کشور عزیز ما دین و مذهب آزاد است و در همه جا آواز حسینی بلند است. همه این‌ها در اثر یک کوشش و مجادله‌ای بود که انجام شد.»

استاد دانش اصل دوم اندیشه‌های بلخی را عدالت اجتماعی دانست و گفت که شهید بلخی همواره به خاطر این اصل مبارزه کرد و با عاملان آن جنگید: «اصل دوم در اندیشه بلخی، اصل عدالت اجتماعی است. مبارزه با فقر، تبعیض و محرومیت یک انگیزه یا یک هدف بسیار عمده در نهضت شهید بلخی مطرح بوده است.»

سومین اصل اندیشه‌های بلخی را استاد دانش مسئله وحدت ملی و همبستگی بین اقوام افغانستان دانست و چنین گفت: «سومین اصل اندیشه‌های شهید بلخی که خیلی جالب‌تر در سخنان او مطرح شده است، مسئله وحدت ملی و همبستگی بین اقوام کشور و تلاش برای تقریب مذاهب اسلامی است.» استاد دانش در ادامه سخنانش به نقل از سخنرانی بلخی در این باره گفت: «تمام درد ما روی وحدت ملی بود. آن‌هایی که داد از قومیت می‌زند، بنیان‌کن ریشه اسلام‌اند. آن‌هایی که درد فاشیسم دارند، همین مردمی هستند که غوغای اوس و خزرج را تازه می‌کنند.»

استاد دانش به صورت کوتاه مؤلفه‌های اصلی افکار بلخی را اصل آزادی، عدالت اجتماعی و وحدت ملی در افغانستان دانست که همواره در شعرها و سخنرانی‌های بلخی تکرار شده‌اند و افکار سیاسی او نیز حول همین سه محور می‌چرخند. هم‌چنان پرسشی را مطرح کرد که بلخی به خاطر تحقق این سه اصل کدام نظام سیاسی را پیشنهاد می‌کرد؟ استاد در این مورد گفت: «از شهید بلخی مباحث تئوریک در دسترس ما نیست؛ ولی در برخی از سخنان شهید بلخی به طور گذرا در این رابطه مطرح شده است. شهید بلخی نه نظام خلافت را مطرح کرده است و نه نظام

سیاسی و فرهنگی زده‌اند، مخصوصاً در میان هزاره‌ها و شیعیان افغانستان، از دور یا نزدیک، کم یا زیاد، تحت تأثیر اندیشه‌ها و شعرهای شهید بلخی بوده‌اند. من و هم‌سالان من هرچند از نگاه سنی، توفیق دیدار با شهید بلخی را نداشته‌ایم، ولی از نگاه فکری، اولین کسی که اندیشه و رفتار سیاسی و مبارزاتی او بر روح و روان و جهت‌دهی فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی ما تأثیر گذاشته و به حیث یک الگو و سرمشق مطرح بوده، شخصیت علامه بلخی بوده است. ما همگی بخشی از عمر و زیست سیاسی و فکری خود را مدیون شهید بلخی بوده‌ایم. گویا ما با او یکجا دست به قلم برده‌ایم و نوشته‌ایم و سروده‌ایم و حتی با او یکجا هوای نمناک زندان دهم‌زنگ را تنفس کرده‌ایم و با او یکجا حال و هوای تاریخ سراسر ستم و تبعیض و محرومیت کشور را نفس کشیده‌ایم.»

همچنان استاد افزود که: «شهید بلخی در حقیقت الهام‌بخش و بنیانگذار مبارزات سیاسی فکری، حداقل در میان بخش وسیعی از مردم افغانستان اعم از شیعه و سنی شد؛ ولی در میان شیعیان و هزاره‌های افغانستان این تأثیرگذاری بیشتر بود. شکل‌گیری همه‌هسته‌های مبارزاتی در میان شیعیان در دوره قبل و بعد از کودتای هفت ثور متأثر از افکار شهید بلخی بوده است؛ اما در این میان کانون مهاجرین و سازمان نصر افغانستان از اولین گروه‌های سیاسی بودند که اولین فعالیت‌های خود را با نام و یاد بلخی آغاز کردند.» استاد دانش‌خاطر نشان کرد که سازمان نصر که از افکار بلخی الهام گرفته بود، خود زنده‌کننده راه و رسم بلخی نیز شد. نویسندگان و قلم‌به‌دستان مجله «پیام مستضعفین» و «سازمان نصر افغانستان» ده‌ها مقاله و ویژه‌نامه درباره بلخی و افکار او به چاپ رساندند و در مدت یازده سالی که سازمان نصر فعالیت داشت، هر سال سالیاد او را گرامی داشتند. به همین گونه استاد دانش اشاره کرد که استاد مزاری نیز از جمله کسانی بود که توجه خاصی به افکار بلخی داشت و همواره از بلخی به نیکی یاد می‌کرد و او را به عنوان یکی از افراد روشنگر می‌ستود. استاد مزاری در عرصه معرفی افکار و اندیشه‌ها و زنده نگه داشتن نام و یاد بلخی تلاش‌های زیادی انجام داد. همچنان افزود که آزادی و عدالت دو اصل اساسی، دو هدف و دو آرمان مشترک در نهضت عدالت‌خواهی مزاری و بلخی بود.

به همین شکل استاد دانش، علامه فیض محمد کاتب هزاره، شهید بلخی و شهید وحدت ملی استاد مزاری را از جمله شخصیت‌های ماندگار، نامدار، مهم و شاخص تاریخ هزاره‌ها و شیعیان افغانستان دانست و گفت: «این سه شخصیت سه عنصر انسانی و حیات‌بخش «دانایی»، «آزادی» و «عدالت» را در روح و روان ما تزریق کرده‌اند.» استاد دانش افزود: «هیچ حرکتی در تاریخ بدون این سه عنصر دانایی، آزادی و عدالت نمی‌تواند کامیاب شود و یا جاویدانه و ماندگار بماند. امروز اندیشه، قلم و مبارزات سیاسی این سه چهره میراث بزرگ سیاسی، فرهنگی و تاریخی ما است. همه ما مسئولیت داریم که این میراث عظیم را احیا کنیم و توسعه و تداوم ببخشیم. امروز سراج‌التواریخ علامه فیض محمد کاتب، منبر آزادی و دیوان اشعار بلخی و احیای هویت و فریاد عدالت شهید مزاری میراث مکتوب و استراتژی مدون و مشعل راه مردم ما است.»

محور سوم سخنان استاد دانش حول اولویت‌های مردم ما که در پرتو سخنان شهید بلخی و شهید مزاری مطرح است، می‌چرخید. استاد دانش تأکید کرد که برای نسل امروز لازم و ضروری است که از تاریخ گذشته و معاصر خود پند گرفته، اولویت‌های مان را در روشنایی سخنان این بزرگ‌مردان تشخیص بدهیم و تعیین کنیم. از گذشته‌مان نباید بیریم و بر تاریخ‌مان نباید خط بطلان بکشیم. نفی و خط کشیدن روی گذشته را به مثابه تجربه دوباره همه آنچه تا اکنون بر ما گذشته است، دانست و افزود: «ما اکنون در یک خلا نیستیم. ما باید تسلسل تاریخی حرکت خود را حفظ کنیم و آرمان‌ها و اهداف بنیادی و استراتژی اصلی خود را که نزدیک به یک قرن پیشینه پرافتخار دارد، امروز هم متناسب با شرایط و مقتضیات زمان و تاکتیک‌های نو و امروزی ادامه بدهیم.» استاد دانش پیام‌های شهید بلخی را چنین برشمرد:

«۱. دو اصل ارزشمند و انسانی آزادی و عدالت و همچنین نظام جمهوری مردم‌سالار و متکی بر قانون و انتخابات از خواسته‌های اصلی شهید بلخی و شهید مزاری بودند که امروز هم جزء اصلی اندیشه و سیاست ما است و باید هم باشد. ۲. سیاست‌ورزی با کارشویه تشکیلاتی و حزبی سازمان‌یافته از میراث‌های گران‌بهای شهید بلخی و شهید مزاری است که همگی باید به آن ارجح بگذاریم. ۳. احترام به علم،





ارشاد) از تمام اقوام افغانستان عضو بود: «مرام بلخی برادری و اخوت در جامعه بشری بود. برای بلخی سیاه و سفید، مذهب و این که من که هستم و تو که هستی، معنی نداشت. بلخی جنگ شیعه و سنی را در قندهار چنان میانجی گری کرد که تا امروز در آن جامعه خبری از برخورد شیعه و سنی نیست.»

هم چنان صدیقه بلخی افزود که درد پدرم درد شخصی و خواسته او خواست شخصی نبود، درد او درد مردم بود و همواره در پی رفع محرومیت تعداد زیادی از باشندگان این خاک بود. او برای مداوای این درد اصلاح نظام و اتحاد و همدیگر پذیری را پیشنهاد می کرد. او مشوق زنان و مردان این سرزمین در کار و کوشش و در کسب آگاهی و دانایی بود: «بلخی

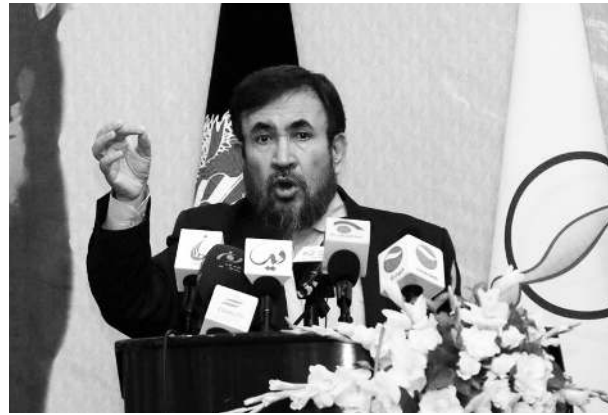


وقتی که انتقاد می کرد، انتقادش از نظام آن روز و نظام سیاسی آن روز بود و این چیزی است که امروز هم بسیار تغییر نکرده است.»
استاد محمد محقق، معاون دوم ریاست اجرائیه بلخی را یکی از علمای

فرهنگ، اندیشه، احترام و فرصت دادن به نیروهای فرهنگی روشنفکر و تحصیل یافته و پرورش استعدادهای نهفته در جامعه از سیره حسنه شهید بلخی و شهید مزاری بود که امروز هم باید جزء اولویتهای دیگر ما باشد. ۴. وحدت ملی در میان تمام اقوام باهم برادر کشور و همبستگی درون قومی در میان هزارهها از آرزوهایی بود که هم شهید بلخی و هم شهید مزاری در راه تحقق آن با ایثار و فداکاری تلاش کردند. ۵. شیوهها و تاکتیکهای مبارزه از نگاه شهید بلخی و شهید مزاری همواره متغیر و در حال تحول و تکامل است و امروز نیز باید شیوههای مبارزاتی خود را مطابق شرایط و مقتضیات زمان عیار بسازیم و از شیوههایی که در این زمانه جوابگو نیست، بپرهیزیم. بدون شک بهترین شیوه مبارزاتی در این شرایط مبارزه سیاسی، مدنی و فرهنگی مسالمت آمیز و عاری از جنگ و خشونت است.»

به همین شکل استاد دانش از یکی از همزمان شجاع و شهیر شهید بلخی، سردار دلیر ابراهیم خان گاوسوار نیز یادآوری کرد، کسی که پیش از قیام بلخی یکی از تاثیرگذارترین قیامهای تاریخ را در شهرستان دای کندی یا ارزگان آن زمان رهبری کرد. بدون تردید قیام گاوسوار بی تأثیر بر افکار بلخی نبود. استاد دانش از قیام ابراهیم خان گاوسوار به عنوان یکی از قیامهای بی نظیر تاریخ هزارهها یاد کرد و گاوسوار را سردار ترس و جسور خواند: «در پایان سخن حیف است که از یکی از همفکران و همزمان شهید بلخی یاد نکنم. شهید بلخی در هنگام تأسیس حزب ارشاد و هم در هنگام شکل گیری قیام ۱۳۲۹ و هم در دوره ۱۵ سال زندانش یاران و همفکران زیادی داشت که در برخی از نوشتهها و یادداشتها از آنان نام برده شده است و امروز خاطره جاویدانه همه آنان را گرامی می داریم؛ اما در میان آنان سردار دلیری وجود دارد که باید از او نام ببریم. او ابراهیم خان گاوسوار است که قیام تاریخی و بی نظیری را در شهرستان دای کندی رهبری کرد. قیام سالهای ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ او در شهرستان و تسخیر مقر اداره محلی معروف است و همچنین در قیام نوروز سال ۱۳۲۹ به رهبری علامه شهید سید اسماعیل بلخی، نیز ابراهیم خان گاوسوار از فعالین این قیام بود و به همین جهت ۱۴ سال را همراه با شهید بلخی در زندان سپری کرد و در سال ۱۳۴۳ در دوره صدارت دکتر یوسف با تصویب قانون اساسی جدید و آغاز دهه دموکراسی از زندان رها شد، ولی بازهم اجازه اقامت در کابل و یا زادگاهش را نیافت و به بغلان تبعید گردید و در قوس ۱۳۶۱ در قبرستان تبعیدگاهش در منطقه گاوسواران بغلان به خاک سپرده شد.»

صدیقه بلخی، یادگار شهید بلخی سخنران دیگر این محفل بود که ضمن تشکر و سپاس گذاری از استاد دانش به عنوان برگزار کننده این محفل و دیگر همکاران ایشان در مورد زندگی و کارکردهای پدرش صحبت کرد. او گفت هدف از تأسیس «حزب ارشاد» نه تقویت کدام مذهب، قوم، زبان و ملیت خاص بود و نه برتری جویی و به قدرت رسیدن، بلکه هدف بلخی و یاران او کمک به ستم دیدگان و بیچارگان این آب و خاک بود. بلخی و یارانش نه در پی سرنگونی نظام بود و نه در پی اعمال تبعیض علیه اقوام افغانستان، بلکه هدف آنها اصلاح نظام و تغییر نگرش مردم در برابر همدیگر و ایجاد وحدت و برابری بود. او اضافه کرد که در «حزب



یک جامعه جدا از قومیت، باور، نژاد و دیگر علایق و وابستگی‌های‌شان تأمین شود. انصاف، دادرسی اساسی از ضروریتهایی‌اند که به خاطر تطبیق هرچه بهتر عدالت باید وجود داشته باشد. دکتر احمدی افزود که در نزد بلخی و گوینده هزاره به عنوان یک قوم موضوعیت ندارد. او تنها برای تأمین حقوق هزاره‌ها مبارزه نکرد؛ بلکه او به خاطر حقوق تمام کسانی مبارزه کرد که در حق‌شان ستم روا داشته می‌شود. استاد احمدی در ادامه سخنانش برای جنبش‌های عدالت‌خواهانه ویژگی‌ها و خصوصیات را قرار ذیل مطرح کرد: «جنبش‌های عدالت‌خواهانه باید قانونی، اخلاقی و برای عدالت باشد.» در صورتی که جنبش‌ها عدالت‌خواهانه، اخلاقی، قانونی و عدالت‌محور نباشد، هرگز به پیروزی نمی‌رسند. او راه دموکراسی را بهترین و اخلاقی‌ترین راه برای رسیدن به عدالت برشمرد. استاد احمدی در پایان سخنانش گفت که به خاطر رهایی از جنگ و خشونت، برقراری عدالت و برابری شهروندان و خلاصی از قهرمان‌سازی‌های خشونت‌زای مروج در کشور، پیشنهادهای را مطرح کرد. او گفت: «اولا دولت ما باید قوی شود. دولت ما امروز برای رسیدن به عدالت اولین وظیفه‌اش دفاع از امنیت عمومی مردم است تا مردم برای دفاع از امنیت خود احتیاج به قهرمان‌های قومی و محلی نداشته باشد. دوم این که دولت از آن‌ها در برابر دشمنان تاریخی‌شان دفاع کند. هم‌چنان نخبگان و دولتمردان ما از تمامی ظرفیت‌هایی که در ساختار وجود دارد، برای عدالت استفاده کند. سومین نکته این است که اگر مردم خواسته باشد که برای مبارزه محور مشترک پیدا کنند، این محور مشترک جز عدالت‌خواهی و مبارزات عدالت‌خواهانه که از توجیه اخلاقی برخوردار است، هیچ چیزی دیگری نمی‌تواند محور مشترک به وجود بیاورد. باید این محورهای مشترک را ملی بسازیم. چهارمین نکته که باید یاد کنم، این است که هیچ ملتی را بر مبنای تاریخ محدود گذشته متحد نمی‌توانیم؛ زیرا امروز نسبت به گذشته یک تحول اساسی به وجود آمده است. تاریخ به روایت‌های قدیمی ملت را متحد نمی‌تواند. ما باید نام‌ها، عنوان‌ها و نمادهایی را در راستای قانون اساسی تقویت کنیم و تفسیر کنیم که از مشروعیت عمومی و فراگیری بیشتری برخوردار باشد. باید این زمینه در ذهن و روان سیاستمداران ما به وجود بیاید. سیاست‌مداران در مسیر عدالت‌خواهی تحت تأثیر القانات شدیداً افراطی و قوم‌گرایانه و سلطه‌خواهانه قرار نگیرند و همین رهبران قدرت رهبری داشته باشند تا بتوانند جریان‌های افراطی را در مسیر

آگاه‌زمانش دانست و گفت که او یک آزادی‌خواه و جمهوری‌خواه نیز بود. کسی بود که با آگاهی و دانش در راه اهداف خود قدم بر می‌داشت. او کسی بود که نگاه عاری از تبعیض و تفاوت داشت و مردم را در یک نگاه می‌دانست. بلخی از نگاه استاد محقق مردفراکشوری بود که تأثیرگذاری او علاوه بر داخل کشور در بیرون از کشور نیز قابل احساس است. او گفت بلخی همواره از نظام انتقاد می‌کرد و هدفش هم اصلاح نظام بود. نظامی که در آن حقوق همه اقوام تأمین شود و آزادی عقیده، بیان... نیز وجود داشته باشد. مردم در سرنوشت خود نیز سهیم بوده، احزاب باهم رقابت کنند.

فضل هادی مسلمیار، رئیس مجلس سنا نیز در این محفل درباره بلخی سخنرانی کرد و گفت که بلخی یک مرد مبارز بود و درس او به شاگردانش مبارزه علیه استبداد و نابرابری بود. مسلمیار افزود که درس من نیز از بلخی همان مبارزه است که از کتاب‌های او برداشت کرده‌ام. ایشان بلخی را معلم مبارزه و استقامت در راه آرمان‌ها لقب داد و یادآور شد که آن‌چه او از کتاب‌های بلخی آموخته است، مبارزه، استقامت و شجاعت است.

دکتر محمدمبین احمدی، نویسنده و رئیس دانشگاه ابن‌سینا نیز یکی از سخنرانان این محفل بود و بلخی را یک فصل ناتمامی از عدالت‌خواهی معرفی کرد. او قیام و تلاش بلخی را به خاطر به دست آوردن حقوق ضعیفان و برابری افراد جامعه با قیام رزا پارس و مبارزه مارتن لوتر کینگ در آمریکا مقایسه کرد. قیامی که در افغانستان ناتمام ماند؛ اما در آمریکا به موفقیت انجامید. استاد احمدی هدف اساسی بلخی را تحقق عدالت و برابری شهروندان افغانستان دانست و با تأیید سخنان استاد دانش گفت که شهید بلخی ممکن تا پایان عمرش جمهوری‌خواه باقی نماند؛ بلکه با تصویب قانون اساسی سال ۱۳۴۳ تغییر جلدی و اساسی در روش و منش بلخی به وجود آمد، البته این تغییر فقط در روش مبارزه او به وجود آمد نه در هدف و خواست‌هایش: «من فرق خود را با پولاد جنگ داده‌ام، استبداد و ارتجاع هرگز در من رسوخ نکرده است.»

دکتر احمدی بلخی را مبارزی دانست که هدفش تطبیق عدالت و برابری شهروندان افغانستان بود. به تصریح استاد احمدی در عدالت فرد اصل است یا به تعبیر خودش موضوع عدالت فرد است نه قوم یا هم چیز دیگر. دکتر احمدی گفت که در یک نظام عدالت‌محور باید حقوق تمام افراد



تندروانی بود که زندگی را اکنون در کام مردم افغانستان تلخ و آرامش را از آن‌ها گرفته‌اند. همان‌هایی که مانند بلخی آرزوی نوشیدن جام شهادت را دارند و آرمان کشتن و به خاک و خون کشاندن. همان‌هایی که با اقتدا به بلخی می‌خواهند دیوار ظلم را با سیل خون درهم بریزند. استاد رویش گفت: «هم‌نسلان من با همین نگاه و اندیشه، با همین شعار و سخن (جاری کردن خون و فروریختن خون ظالم توسط سیل خون) در آغاز دهه هفتاد خورشیدی وارد این شهر شدند. آن‌ها به بلخی اقتدا داشتند که می‌گفت: «در قلم رنگ شفا نیست.» نه به خدا که قلم سوگند یاد می‌کرد و می‌گفت: «نون و القلم و ما البسرون.» عزیز رویش افزود که پشت کردن به خرد و اندیشه زمینه جاری کردن سیل خون را به وجود می‌آورد که ما اکنون شاهد آن هستیم. هم‌چنان افزود که فروریختن دیوار ظالم توجیهی شد برای جاری کردن دیوار ظالم که بعد از بلخی به رنگ و چهره‌های مختلف چهره نمود. گاهی به نام پرچم و کمونیست، گاهی به نام مجاهد و طالب و زمانی هم به نام داعش ظهور کردند. او افزود: «وقتی در شهر استبداد، من هزاره جرم باشم و اسم و هویتم مرادف با ننگ و شرم تلقی شود، دیوارهای این شهر را با سیل خون از ریشه بر می‌کنم، تا سخن پیشوایم بلخی بی‌مخاطب نماند. دقیقاً همان‌گونه که امروز طالب هم با همین داعیه در گوشه‌گوشه این سرزمین سر می‌زند و خون می‌ریزد و با انتحار و انفجار سخن می‌گوید. طالب هم با استبداد مبارزه می‌کند در اقتدا از فتوای بلخی مبارزه‌اش را با سیل خون به پیش می‌برد. تا دیوار استبداد را فرو ریزد.»

اندر رویش گفت که مبارزه با استبداد وقتی با راه انداختن سیل خون هم‌گام می‌شود و تحقق می‌پذیرد، هرگز پایان‌یافتنی نمی‌باشد؛ زیرا استبداد ظاهرشاه با سیل خون به استبداد داوود خان رسید و استبداد داوود خان با سیل خون به استبداد خلق و پرچم رسید و استبداد این دو با سیل خون به استبداد مجاهد و استبداد مجاهد با سیل خون به استبداد طالب رسید و استبداد طالب با سیل خون به استبداد بعدی خواهد رسید. او گفت جای هیچ تعجیبی نیست که فردا من و هم‌نسلانم نیز با فتوای بلخی در جاده برآییم و با راه انداختن سیل خون دیگر با استبداد مبارزه کنیم. او گفت که باز هم ما نیز خواهیم گفت که: «تعجب نکنید اگر من و هم‌نسلانم به تمام دختران و زنان این سرزمین گفتیم که شما همه دختران کوبانی هستید. وقتی طالب و داعش بخواهد این شهر را به گورستان شما تبدیل کند و

عدالت‌خواهی کنترل و مهار کنند. این‌ها هستند که افغانستان متحد را به وجود می‌آورند و کتاب ناتمام عدالت‌خواهی را به فصول پایانی‌اش می‌رسانند.»

عالمی بلخی نیز با تکیه بر شعرهای شهید بلخی او را مبلغ عدالت و خواهان اتحاد در کشور دانست که در راه تحقق آن نیز مبارزه کرد. الگوی او اسلام بود و درس‌هایی را هم که می‌گفت، درس‌هایی بود که از قرآن آموخته بود. هم‌چنان عالمی بلخی گفت که بلخی طرفدار صلح و امنیت جهانی بود. بلخی افزود که شهید بلخی بعد از هشت سال تحصیل و سفرهایی در کشورهای اسلامی به هرات مسکن گزید؛ حزب ارشاد را به کمک دیگر همکارانش تأسیس و نهضت اسلامی را بنیان گذاشت.

عزیز رویش، نویسنده و پژوهشگر، سخنران دیگر محفل کشتی سخنانش را در سوی دیگری از دریای اندیشه‌های بلخی راند و گفت که بلخی بر من و هم‌نسلان من دین بزرگی دارد. او کسی بود که نسل بعد از او پنجاه سال است که قدم‌به‌قدم به فتوای او حرکت می‌کنند: «آری، بلخی این چنین رفت و نسل بعد از خود را با نگاه و سخن خود به زندگی و مبارزه هدایت کرد.» استاد رویش در ادامه سخنانش گفت که همه این ویژگی‌های بلخی را گفتند و کسانی دیگری نیز خواهند گفت؛ اما نکته‌ای که ناگفته مانده است و هم‌چنان ناگفته خواهد ماند، این است که: «بلخی صریح‌ترین تیوری‌پرداز خشونت نیز بود که تلخ‌ترین بی‌حرمتی به خون و جان انسان، بی‌باکترین ستیزه‌گری با قلم و خرد و اندیشه و آشکارترین دهن‌کجی به کلام و سخن خدا را نیز در این خطه به نام خود ثبت کرد.» او بود که گفت: «جوانان در قلم رنگ شفا نیست/دوای درد استبداد خون است/ز خون بنویس بر دیوار ظالم/که آخر سیل این بنیاد خون است»، نسل پیروان بلخی که هنوز جوجه بود و بال می‌کشید، اسمش را مجاهد گذاشت؛ وقتی منقار و پنجالش به چسپیدن خو گرفت، اسمش را طالب گذاشت و حالا رکورد تازه‌اش را به اسم داعش ثبت تاریخ می‌کند. در تمام این نحله پیام بلخی وجه انضمامی خود را در یک سخن جست‌وجو می‌کند و آن این است که: «در قلم رنگ شفا نیست و دیوار استبداد را با سیل خون باید بلعید.»

رویش در ادامه سخنان خود گفت که بلخی تبیین مفهوم کرد و پنجاه سال است که نسل بعد از او تعیین مصداق می‌کنند. اشاره رویش به



با آن که رفته است؛ اما هنوز هم در میان مردم نفس می‌کشد و آرمان‌هایش را فریاد می‌کشد. این آرمان‌ها و فریادهایش را می‌توان در کلام و شعرهای او دانست و شنید و خواند. آیت‌الله واعظزاده در اخیر با دعا «سمینار سیاسی و فرهنگی گرامی داشت پنجاهمین سالیاد علامه سید اسماعیل بلخی» را به پایان رسانید.

اداره نشریه

جهاد نکاح راه اندازد و بر انسانیت شما لجن بپاشد، شما همین شهر را به گورستان طالب و داعش و هر زنده‌نفسی تبدیل کنید که می‌خواهد در فروافتیدن شما در این شهر نفس بکشد. تعجب نکنید؛ چون در این شهر هنوز هم صدای بلخی بر صدای خدا چیره است.»

عبدالخبر حمیدی، استاد دانشگاه یکی از یاران بلخی را به معرفی گرفت و گفت که عبدالغیاث خان کوهستانی فرزند هاشم خان یکی از یاران شجاع و دلیر و دردمند بلخی بود که در سال ۱۳۰۳ خورشیدی در قریه عزت خیل حصه اول کوهستان ولایت کاپیسا به دنیا آمد و تحصیلاتش را از دهکده خود شروع کرد و به کابل در مکتب نظامی ادامه تحصیل کرد. او از همان اول بی‌عدالتی‌ها و نابرابری‌ها را دیده بود، همواره در صدد دگرگونی و برقراری برابری بود. او همگام با بلخی و دیگر یاران بلخی مانند ابراهیم خان گاسوار، میر محمد اسماعیل خان لولنجی، خواجه محمد نعیم خان، قربان نظر خان اندخویی، میرزا عبدالطیف خان سرباز، محمد صفر خان بیات وکیل شورا، میرعلی گوهر آقای غوربندی، میرزا محمد اسلم خان شریفی جغتویی و غیره در تأسیس حزب نقش مؤثر بازی کرد.

در اخیر آیت‌الله واعظزاده بهسودی از بلخی به عنوان کسی یاد کرد که



مسائل هزاره؛ دایرةالمعارفی برای شناخت جامعه هزاره



اقدام کرده، در اختیار کتابخوانان و علاقه‌مندان کتاب و مطالعه قرار دهد. او افزود تا کنون گام‌های پیگیر به خاطر تحقق این هدف برداشته شده است و کتاب‌هایی نیز به چاپ رسیده‌اند که می‌توان به چاپ آثار علامه فیض محمد کاتب و علامه محمداسماعیل مبلغ اشاره کرد. حیدر بیگی از کتاب‌های «ساختارهای طبیعی هزاره‌جات»، «سرزمین و رجال هزاره» و «جستارها» یاد کرد که پیش از این از سوی انتشارات بنیاد اندیشه چاپ و در اختیار فرهنگیان و کتاب‌دوستان قرار گرفته‌اند. وی افزود چاپ مجموعه شش جلدی آثار حسین نایل یکی از همان اهدافی از پیش تعیین شده‌ای است که در ادامه قدم‌های قبلی برداشته شده است و اکنون همه شاهد رونمایی آن‌ها هستیم. او گفت حسین نایل یکی از نویسندگان و قلم‌به‌دستان چیره‌دست و با حوصله‌ای بوده است که نوشته‌های بسیار و کتاب‌های خواندنی را از خود بر جای گذاشت است. حیدر بیگی افزود؛ این مجموعه تقریباً آن‌گونه که خود استاد نایل آن‌ها را گردآورده بود، به خاطر رعایت امانت‌داری و اخلاق چاپ، با اندکی تغییر در بخش بندی‌ها، به ترتیب و تنظیم خود استاد نایل شکل یافته‌اند. این تغییر هم به نیت ترتیب و به هدف جلوگیری از بی‌نظمی آورده شده است.

«مسائل هزاره» که به همین تازگی‌ها از سوی انتشارات بنیاد اندیشه چاپ و منتشر شده است، پنج‌شنبه، تاریخ یازدهم ماه اسد ۱۳۹۷ خورشیدی با حضور تعداد زیادی از فرهنگیان، استادان دانشگاه، نویسندگان، شاعران، دانشجویان و دیگر بزرگان در دانشگاه ابن سینا، تالار «محمداسماعیل مبلغ» رونمایی شد. در این جلسه حسین حیدر بیگی، علی امیری و دین محمد جاوید سخنرانی کردند. عباس رضایی، مرتضی برلاس و محمد جاوید شعر خواندند و دلتور و هدایت دو جوان هنرمند، موسیقی هزاره‌گی اجرا کردند.

در ابتدای محفل، حسین حیدر بیگی، مدیر مسئول فصلنامه ادبیات معاصر و آمر انتشارات بنیاد اندیشه در مورد برنامه‌های انتشارات بنیاد اندیشه و امر چاپ و نشر کتاب‌های فراموش شده و از یادرفته به صورت عام و چگونگی چاپ آثار مرحوم حسین نایل به صورت خاص صحبت کرد. وی گفت: بنیاد اندیشه از همان آغاز در نظر داشت که آثار گران‌بهای پژوهشگرانی مانند حسین نایل و دیگر کسانی را که در زمانه خودشان خون دل‌ها خورده‌اند و سختی‌ها را در راه تحقیق به جان خریدند، مورد توجه قرار دهد و نسبت به چاپ آن‌ها به شیوه امروزی و مدرن،



و دلبستگی ویژه‌ای که نسبت به تاریخ مردمش داشته است، آن‌ها را در کتاب‌های خود گرد آورده است. همان‌گونه که قبلاً نیز یادآور شدم، امیری ضمن دایرة‌المعارف خواندن این مجموعه گفت در این کتاب‌ها به گزارش‌های عجیب و غریبی نیز برمی‌خوریم؛ گزارش‌هایی که گاهی سفر ظاهرشاه و صدراعظم‌های آن زمان را بازگو می‌کنند و زمانی هم از حوادث ناگوار طبیعی که در هزاره‌جات اتفاق می‌افتاده‌اند، خبر می‌دهند. هم‌چنان این گزارش‌ها گاهی داخلی‌اند و زمانی هم خارجی. در جمع این خبرها، خبرهای ورزشی و خبرهای صحی، عمران را نیز می‌توانیم بخوانیم که بازهم هریک این گزارش‌ها و سفرنامه‌ها و خاطرات بیان‌کننده وضعیت زندگی مردم هزاره در روزگار نایل و قبل از او هستند. این مجموعه می‌تواند منبع خوب و قابل اعتمادی برای محققان امروزی و دیگر تشنگان دانایی و آگاهی باشد.

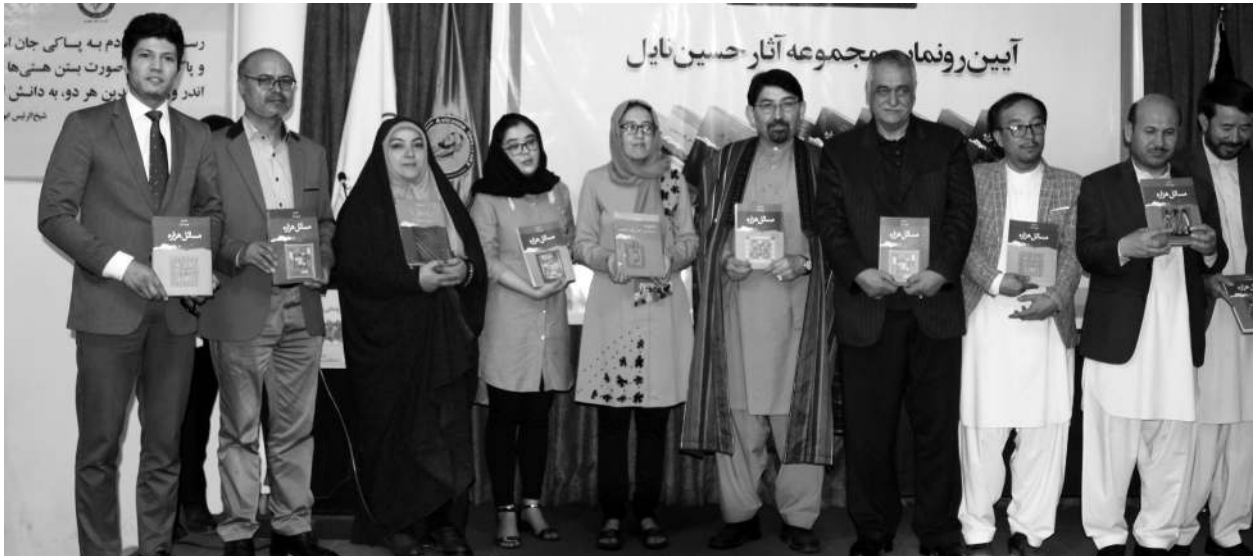
امیری افزود کتاب‌های حسین نایل به شکل منظم و دست‌بندی خاصی گردآوری نشده‌اند؛ زیرا هر نوشته‌ای که راجع به مردم هزاره و سرنوشت تلخ و غم‌بار یا هم خوشی‌های آن‌ها و راجع به تاریخ و وضعیت اجتماعی، ساختار طبیعی و جغرافیایی آن‌ها، هم‌چنان راجع به بزرگان هزاره بوده، نایل بی‌هیچ تردیدی آن‌ها را با امانت تمام آورده و با ذکر منبع در اثر خود گنجانیده است. به همین شکل ضمن این‌که یک کتابی معین نیز راجع به سرزمین هزاره و شخصیت‌های هزاره دارد، در این مجموعه نیز به معرفی شاعران و نویسندگان هزاره پرداخته، شیوه نویسنده‌گی، قالب نوشتاری، کارنامه‌های ادبی و زمان زندگی آن‌ها را شرح

در اخیر حیدر بیگی از رئیس بنیاد اندیشه، معاون دوم ریاست جمهوری، جناب استاد سرور دانش قدردانی کرد که همیشه نسبت به کارهای پژوهشی بنیاد اندیشه، انتشارات بنیاد اندیشه و به خصوص چاپ مجموعه شش جلدی حسین نایل پیگیر بوده است. هم‌چنان حیدر بیگی از همه یاران بنیاد اندیشه و کسانی که به شکلی از اشکال در ترتیب و تنظیم، ویراستاری، نمونه‌خوانی و کتاب‌آرایی و چاپ این آثار نقش داشته‌اند، صمیمانه سپاس‌گزاری کرد.

دومین سخنران این محفل علی امیری بود. وی سخنان خود را پیرامون استاد حسین نایل و کارهای ماندگار و ستودنی او شروع کرد. امیری گفت در مجموعه شش جلدی نایل چیزی بیشتر از شش صدو بیست مقاله گرد آورده شده است؛ مقاله‌های این مجموعه هم از پژوهشگران خارجی و هم از پژوهشگران و محققان داخلی است. وی گفت شیوه نایل در این مجموعه به شکل دایرة‌المعارفی است که گردآورنده آن از هر بوستانی گلی را بر گزیده است. او گفت که از گزارش‌های تلویزیونی و روزنامه‌ای تا مقالات تحقیقی، از داستان‌های سوسیالیستی تا شعرهای عاشقانه، از سفرنامه‌های شخصیت‌ها تا خاطره‌های آن‌ها را می‌توان در این مجموعه پیدا کرد و از خواندن آن‌ها لذت برد. مقاله‌هایی که گاهی راجع به منابع طبیعی هزاره‌جات و وضعیت راه‌های آن هستند و زمانی هم در مورد وضعیت زندگی و معرفی آن‌ها پرداخته شده است. هم‌چنان امیری افزود در همین مجموعه‌ها مقاله‌های تحقیقی راجع به تاریخ و منشأ هزاره‌ها و نیز معرفی سنت و رسوم آن‌ها نیز وجود دارد که حسین نایل با علاقه‌مندی



بنیاد اندیشه

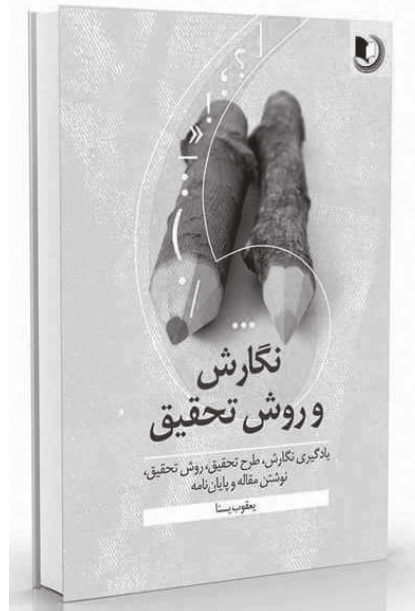


تبریک گفت و پس از آن، ضمن اشاره به روند چاپ آثار زنده‌یاد حسین نایل، از کارنامه‌های او و مجموعه شش جلدی «مسائل هزاره» اش به نیکی یاد کرد و او را مرد قلم‌زن برای مردم ستم‌دیده‌اش معرفی کرد که تنها نوشتن در مورد این مردم او را آرامش می‌بخشیده و رضایت هدیه می‌کرده است. او آثار نایل را به دو گونه تقسیم کرد: یکی کتاب‌هایی که خودش نوشته است که زبان استوار و بیان زیبا دارند. دو دیگر کتاب‌هایی که در آن‌ها مقاله‌ها، گزارش‌ها، داستان‌ها و سفرنامه‌های دیگر نویسندگان جمع‌آوری شده‌اند. جاوید سخنان امیری را درباره «مسائل هزاره» تأیید کرد و معرفی‌گونه روی مجموعه شش جلدی سخنش را به پایان برد. در پایان محفل، با حضور جمعی از فرهنگیان و پژوهشگران از مجموعه شش جلدی «مسائل هزاره» رونمایی شد. اداره نشریه

داده است. شعرهایی را در این مجموعه می‌خوانیم که در هیچ جایی دیگر هنوز نیامده است. به همین شکل داستان‌هایی را هم آورده است که با نویسنده آن‌ها هزاره‌اند یا شخصیت‌های محوری آن‌ها یکی از هزاره‌های ستم‌دیده و استعمار شده‌اند یا هم دنیای داستان در هزاره‌جات است. علی امیری زنده‌یاد حسین نایل را یکی از قلم‌به‌دستان دردمند و پردغدغه خوانند و اشاره کرد که با پشتکار تمام هزاران صفحه کتاب را از خود به یادگار گذاشته است که ما اکنون شاهد رونمایی آن هستیم. دین محمد جاوید، محقق و نویسنده، سخنران دیگر این محفل بود که از نایل به عنوان نویسنده «پرتلاش و آهنین مزاج» یاد کرد که هیچ خستگی را نمی‌شناخت. آقای جاوید در کنار اظهار خرسندی از چاپ و نشر آثار نایل، این کار ستودنی را به دست‌اندرکاران چاپ مجموعه «مسائل هزاره» حسین نایل در بنیاد اندیشه و همه علاقه‌مندان کتاب



گزارش از رونمایی کتاب نگارش و روش تحقیق؛ اثر یعقوب یسنا



سرانجام، در دیدار با موجودات فضایی چه گذشت (علمی-تخیلی)، هشتمین عنوان آن است. همان‌گونه که دیده می‌شود، کتاب‌های یسنا گاهی تحقیقی‌اند و زمانی هم تراوش‌های خیال و ذهن کنجکاو او در عالم شعر و دنیای داستان و شاید هم در شکل قطعه ادبی است. علاوه بر این‌ها ایشان مقاله‌های زیادی را نیز در بخش‌های گوناگون علمی و ادبی در نشریه‌های کشور به چاپ رسانده است. هم‌چنان گفتنی است که هرچند بیشتر کتاب‌های یسنا کارهای بکر و تازه‌ای نیستند؛ بلکه کارهایی‌اند در ادامه کارهای محققان دیگر؛ اما باز هم این تلاش‌ها و کوشش‌های او در کشوری که نسبت به تولید متن، نوشتن و خواندن رغبت و تمایلی که باید باشد و نیست، خالی از فایده نیست. کارهایی‌اند که شمع نوشتن و خواندن را در برهوت بی‌میلی و بی‌رغبتی نسبت به کتاب و فراورده‌های علمی، ادبی و هنری، هم‌چنان روشن نگه می‌دارند. نمی‌گذارد که گرد و غبار گذر زمان رد و نشان این شیوه نیکو را ناپیدا و محو سازد.

همان‌گونه که از نام آخرین کتاب یعقوب یسنا (نگارش و روش تحقیق) نیز پیدا است، این کتاب به چگونه نوشتن پرداخته است، این که وقتی می‌خواهیم گفتنی‌های خود را در پرده داستان بیان کنیم؛ لذا ضرورت می‌افتد که داستانی بیافرینیم، پس می‌توانیم متن داستانی خوب و نیکویی

پنج‌شنبه، ۱۳۹۷/۲/۲۰ کتاب «نگارش و روش تحقیق»، اثر یعقوب یسنا، دانشجوی مقطع دکترا در دانشگاه یزد ایران در مرکز فرهنگی افغانستان به همکاری موسسه تساوی و انتشارات مقصودی، با حضور تعدادی از فرهنگیان، دانشجویان و نویسندگان جوان رونمایی و معرفی شد. کتاب «نگارش و روش تحقیق»، توسط انتشارات مقصودی به چاپ رسیده است.

یعقوب یسنا، که اکنون دانشجوی مقطع دکترا در دانشگاه یزد ایران است، از زمره نویسندگان و پژوهشگران پرکار کشور است. ایشان دانشکده ادبیات دانشگاه کابل را تا مقطع کارشناسی ارشد خوانده است و سپس در دانشگاه البیرونی مشغول تدریس بوده است. یسنا مانند هر استاد دیگری در کنار تدریس با توجه به ذوق و علاقه‌مندی‌اش در بخش‌های گوناگون دست به قلم برده است، کتاب‌ها و مقاله‌های تحقیقی و تخیلی نوشته است و به چاپ رسانده است. یسنا تا اکنون چندین عنوان کتاب به دوست‌داران و شیفتگان خواندن و نوشتن عرضه کرده است که «نگارش و روش تحقیق» پس از اهریمن (بازتاب اسطوره‌های اوستایی در شاهنامه)، واژه‌های عربی در شاهنامه، خوانش متن (نقد ادبی)، من و معشوق ماقبل تاریخ (دفتر شعر)، مقدمه‌ای بر فردوسی‌شناسی و شاهنامه‌پژوهی و



راه انسجام و روش مند ساختن تحقیق و پژوهش. او ویژگی های مثبت و نکته های قوت کتاب را برشمرده، کتاب «نگارش و روش تحقیق» را به دلیل داشتن این نکات قوت، برای دانشجویان، محققان و حتی استادان دانشگاه مفید و کارآمد تلقی کرد. او آن را کتابی دانست که می تواند راهکارها و اصل های مشخصی را پیش پای محققان بگذارد، کارشان را روشنمند و نوشته های شان را از افتادن در گرداب سیاه و چاله های تاریک بی سروسامانی نجات می دهد. شهریار آرمان، سادگی در بیان و ساختار مناسب برای یادگیری، بومی ساختن مسایل مربوط به نگارش و ویرایش را با توجه به پس زمینه های نوشتاری در کشور و سرانجام فراتر رفتن بحث از سطح مسایل مربوط به نگارش و روش تحقیق به مایه های فلسفی آن ها را ویژگی هایی دانست که این کتاب را بر جسته کرده است و قابل استفاده برای اهل تحقیق و نوشتن ساخته است.

علی جلالی تمرانی سخنران دیگر این محفل در مورد کتاب یسنا سخن گفت و آن را مفید و ارزشمند توصیف کرد. او ضمن معرفی بخش های سه گانه کتاب و فصل های مربوط به این سه بخش، گفت که ویژگی هایی در این کتاب وجود دارند که آن را از کتاب های دیگری که در این عرصه نوشته شده اند، برتری می بخشد. به گونه نمونه او کاربردی کردن و بومی ساختن بحث های کتاب «نگارش و روش تحقیق» را سبب برتری این کتاب نسبت به کتاب های همگون آن دانست. او گفت که یسنا در این کتابش روی موضوع ها و بحث هایی تمرکز و توجه کرده است که استادان، دانشجویان و نویسندگان در هر سطحی که باشند، روزانه با آن ها سروکار دارند و درگیر آن هاینند، مانند مقاله نویسی و پایان نامه نویسی و

اخاطیره نویسی و... که ضروری به نظر می رسند. تا بنسب ۱۱ از آخر این محفل، یعقوب یسنا، نویسنده کتاب «نگارش و روش تحقیق» از طریق اینترنت با دانشجویان و فرهنگ یانی که در این محفل حضور داشتند، صحبت کرد. در گام اول از آن ها به خاطر ارج گذاری نسبت به این کارش سپاس گذاری کرد و در گام دوم انگیزه ها و محرک هایی که او را مصمم کرده بودند که دست به نوشتن و تحقیق پیرامون نگارش و روش تحقیق بزنند، بیان کرد. او گفت که خواندن نوشته های دیگران در دانشگاه و بیرون از دانشگاه و دیدن نارسایی ها و ناراستی های چشمگیر در آن ها و عدم روشنمند بودن تحقیق و نوشتن نزد استادان دانشگاه ها و دانشجویان شان همه اسبابی بودند که وادار به نوشتن این کتابم کردند. اداره نشریه

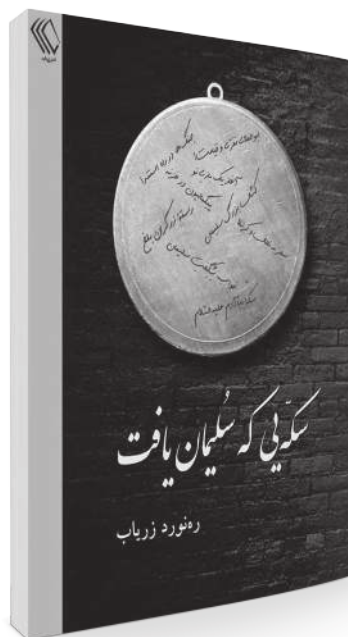
خلق کنیم که در زیبایی و گیرایی، در دلچسبی و هنرمندانه بودن بی نظیر باشد یا وقتی می خواهیم خاطرات روزانه مان را ماندگار و ثبت تاریخ کنیم، با کدام ترفندها و شگردها می توانیم به این هدف دست یابیم. یا وقتی می خواهیم چشم دیده ها، دید و باز دیده ها، حادثه ها و سرگذشت های یکی از سفرهای مان را بنویسیم، چگونه می توانیم یک سفرنامه خوب و مفید و جذاب خلق کنیم و کدام اصول را در امر خاطره نویسی یا سفرنامه نویسی رعایت کنیم که خاطره و سفرنامه ما برجستگی و ویژه خودش را پیدا کند، همین گونه اگر بخواهیم یک مقاله تحقیقی بنویسیم، در گام نخست کدام گام ها و پله هایی را اول برداریم و بپیماییم تا گام هایی دیگر و پله های دیگر ادامه دهنده و تکمیل کننده قبلی ها باشند، چگونه می توانیم مقاله مان را خوب شرح و بسط بدهیم، چگونه جمع بندی و نتیجه گیری کرده، سرچشمه ها و مآخذها را به چه صورت در درون متن و پایان آن می توانیم بنویسیم، به همین شکل اگر دانشجویی هستیم و می خواهیم پایان نامه درخور ستایشی بنویسیم، چه چیزهایی ما را در این راه کمک می کنند و راه ما را در راه رسیدن به این مقصود هموار می سازند؛ این ها و چیزهای زیاد دیگر در این کتاب با زبان ساده و عام فهم آورده شده است.

یسنا خود در یادداشتی که در اول کتابش نوشته است، هدف از نوشتن کتاب «نگارش و روش تحقیق» را مشاهده کردن نارسایی ها در سنت نگارش و روش تحقیق در نهادها و مراکز علمی و تحقیقی و چاپی کشور ذکر می کند. یسنا می افزاید که بعد از دیدن این نارسایی ها هنگام تدریس مضمون «نگارش و روش تحقیق» در دانشگاه های البیرونی و خورشید، گامی در راه رفع این خطاها برداشته است. اکنون که در عصر جدید زندگی می کنیم، باید روش های نگارش و تحقیق تازه و به روزی نیز برگزینیم و از آن روزانه استفاده کنیم.

در محفلی که به خاطر رونمایی و معرفی آخرین اثر تحقیقی یعقوب یسنا، تدارک دیده شده بود، شهریار آرمان، علی جلالی تمرانی، مقصودی و خود نویسنده این اثر صحبت کردند.

شهریار آرمان، داستان نویس و مسئول مرکز فرهنگی افغانستان و یک تن از سخنرانان این محفل از کار تازه یسنا ستایش کرد و آن را در فضای کنونی تحقیقی و پژوهشی کشور غنیمتی ستودنی دانست. او نیز فضای نوشتاری و تحقیقی کشور را آشفته خواند، بی سروسامانی ها و نارسایی های را که نویسنده کتاب در عرصه نوشتن یاد کرده است، تأیید کرد و افزود که در یک چنین روزگاری کار یعقوب یسنا گامی است در

سکه‌ای که سلیمان یافت؛ رمانی از رهنورد زریاب



و رمان آفریده است و در قالب داستان کوتاه و بلند متن آفریده است که این کار ارزنده و ستودنی اش نه کتمان شدنی و نه کم ارزش و نادیده‌گرفتنی است. مجموعه‌های داستان‌های کوتاه (شهر طلسم شده، مردی که سایه‌اش ترکش کرد، دزد اسپ و باران می‌بارید، سگ و تفنگ، مارهای زیر درخت‌های سنجد و...) رهنورد زریاب و رمان‌هایش (گلنار و آینه، چارگرد فلا گشتم، شورش که آدمی زادگان و جانورکان برپا کردند، درویش پنجم، کاکه شش‌پر و دختر شاه‌پریان، سرانجام هم سکه‌ای که سلیمان یافت) و مجموعه دیگرش به نام «و... شیخ گفت» که مجموع داستای‌ها (داستان+ حکایت)‌هایش است و همه گواه این ادعایند. همچنان مقاله‌های پژوهشی زیادی نیز دارد که تعدادی از آنها تحت نام «چه‌ها که نوشتیم» چاپ و منتشر شده است که هر یک آن‌ها در نوع خود ارزشمند و قابل قدر است.

با آن‌که رهنورد زریاب به روزگار پیری رسیده است و غبار پیری در سر و صورت او نشسته است، با آن هم با داستان کوتاه و بلند، قلم و نوشتن و هنر و فکر کردن وداع نگفته است؛ زیرا او هنوز هم با انگیزه‌تر و نیرومندتر تلاش می‌کند تا آن پیوندی را که قبلاً یاد کردم، محکم‌تر و ناگسستی‌تر سازد. چاپ و انتشار رمان «سکه‌ای که سلیمان یافت» ادامه

تازه‌ترین رمان رهنورد زریاب، پیش‌تاز ادبیات داستانی افغانستان به نام «سکه‌ای که سلیمان یافت» در تاریخ بیست و پنجم اردیبهشت ماه سال ۱۳۹۷ خورشیدی در «مرکز فرهنگی شهر کتاب» با حضور جمعی از دانشجویان، فرهنگیان و نویسندگان رونمایی شد. ادبیات داستانی افغانستان با نام رهنورد زریاب گره خورده است و پیوند ناگسستی دارد. به نظر می‌رسد این پیوند هم‌چنان محکم خواهند ماند. او با داستان‌های کوتاه و بلند جلدی و گاهی ساده که تا کنون آفریده است، تا حدی زیادی ادبیات داستانی افغانستان را به مردم و ملت‌های دیگر شناسانده است. مبالغه‌آمیز نخواهد بود که اگر بگوییم داستان‌های رهنورد زریاب آبروی ادبیات داستانی افغانستان است و مردمان دیگر اگر بخواهند ادبیات داستانی افغانستان را بشناسند، لازم است که مجموعه‌های داستانی زریاب و رمان‌های او را نیز ورق بزنند و ببینند که در این خاک ادبیات داستانی چه حال و هوایی داشته است. این سخن به معنای این نیست که نویسندگان دیگر افغانستان در این عرصه هیچ گامی بر نداشته‌اند و قلمی نزده‌اند، یا به این معنا هم نیست که ادبیات داستانی افغانستان با داستان‌های رهنورد زریاب به اوج رسیده است؛ بلکه درستش این است که او بیشتر از هر داستان‌نویس و رمان‌نویس این سرزمین داستان کوتاه



همان تلاش‌های گذشته و زدن گره دیگر بر گره‌های قبلی است. جلسه رونمایی رمان «سکه‌ای که سلیمان یافت» با خواندن قسمتی از رمان توسط زبیر رضوان، یکی از شرکت‌کنندگان و علاقه‌مندان ادبیات داستانی شروع شد و با سخنرانی محمدیاسین نگاه و یامان حکمت تقی‌آبادی ادامه یافت و با سخنان خود رهنورد زریاب به پایان رسید. محمدیاسین نگاه، استاد دانشگاه، منتقد و بنیانگذار مرکز فرهنگی شهر کتاب در مورد اهمیت کار رهنورد زریاب و جایگاه او در میان داستان‌نویسان و رمان‌نویسان کشور و نقش داستان‌های ایشان در ساختمان ادبیات داستانی افغانستان صحبت کرد. پس از آن در مورد رمان «سکه‌ای که سلیمان یافت» پرداخت و آن را رمانی با درون‌مایه فکری و معرفت‌شناسانه دانست. او افزود: «استاد زریاب پس از برگشت از فرانسه، شانزده سال است که برای جامعه ادبی ما خدمت می‌کند. رمان «سکه‌ای که سلیمان یافت» تازه‌ترین کار استاد زریاب است که با درون‌مایه فکری و معرفت‌شناسانه نوشته شده است.» نگاه، چاپ این اثر داستانی رهنورد زریاب را به نویسنده، جامعه ادبی و اهل خواندن و نوشتن تبریک گفت و آرزوی بهبودی وضع نوشتن و آفریدن را در کشور کرد. پس از آن یامان حکمت تقی‌آبادی، استاد دانشگاه آزاد اسلامی روی صحنه رفت و در مورد وضع ادبیات داستانی در افغانستان و نقش نویسندگان به خصوص رهنورد زریاب صحبت کرد. او این اثر رهنورد زریاب را با اثرهای دیگر داستانی‌اش که در گذشته نوشته و منتشر کرده است، مقایسه‌ای کرد و این رمان را متفاوت‌تر و برجسته خواند. از جمله ویژگی‌های آن که رمان «سکه‌ای که سلیمان یافت» را از رمان‌های دیگر رهنورد زریاب متفاوت جلوه می‌دهد، حضور هم‌زمان خود نویسنده و خواننده داستان و توجه نویسنده در کنار تکنیک به تفکر است: «رمان

استاد زریاب (سکه‌ای که سلیمان یافت) تفاوت اساسی با کارهای داستانی دیگر استاد زریاب دارد. در این رمان هم خود استاد حضور دارد و خواننده آن و هم کسی که رؤیای نویسندگی در سر دارد و شکلی از اشکال درگیر واقعیت است. استاد زریاب در این رمانش در کنار، به تفکر هم جایگاه بلندی در نظر گرفته است و آن را مهم دانسته است.» تقی‌آبادی در ادامه سخنانش زریاب را نویسنده دقیق خواند و گفت: «استاد زریاب در همه داستان‌هایش به عنوان یک نسل سالم حضور داشته است. نویسنده‌ای که می‌تواند یک جمله درست بنویسد، می‌تواند اندیشه و تفکر هم بیافریند.» پس از این‌ها استاد رهنورد زریاب صحبت کرد و از اصطلاح مرگ مؤلف یاد کرد، این که پس از آن که اثر هنری خلق می‌شود و چاپ و منتشر می‌گردد، مؤلف می‌میرد و چیزی که پس از مرگ مؤلف عرض وجود می‌کند، خواننده و متن است. بنابراین، ایشان افزود که من در مورد این اثر حرفی برای گفتن ندارم و همه آن چه را که باید می‌گفتم و گفتنی داشتم، در «سکه‌ای که سلیمان یافت» گفته‌ام. او در مورد انگیزه و چگونگی و مدت زمان نوشتن این رمان حرف نزد و حتا نگفت که اکنون این اثرش چاپ و رونمایی می‌شود، چه حسی دارد. همچنان او در رابطه به نوشتن صحبت کرد و گفت که شرط اول نوشتن، تسلط داشتن بر زبان و دستور زبان است: «شرط اول نویسندگی درست نوشتن است. من در این کتاب و دیگر کتاب‌هایم توجه بیش‌تر به درست‌نویسی و دستور زبان کرده‌ام، دولت‌مردان ما اصلاً درست نوشتن را یاد ندارند؛ حتی بعضی استادان دانشگاه‌های کشور ما نمی‌توانند چند جمله درست بنویسند.

اداره نشریه

سیاه‌موی و جلالی؛ واقعیتی که افسانه‌ای می‌نماید

نخستین تئاتر عروسکی نخی افغانستان «سیاه‌موی و جلالی»، کاری از گروه تئاتر میم



سیر ساده‌طبعی‌اش را داشت و به تعبیر سهراب سپهری آب بی‌فلسفه می‌خورد و توت بی‌دانش می‌چید.

سال ۱۲۷۵ خورشیدی بود که در قریه «برحوت» السوالی «دولینه» ولایت غور، خانه غنیمت را دخترکی زیبارویی روشن کرد که پسین‌ها «سیاه‌موی» نامیدش؛ دختری به شیوه‌نسترن زیبا و به کردار ماه روشن و تازه بود؛ دختری که بعدها در خواب جلال‌الدین آمد و او را مجنون‌وار راهی کوه و دشت غور و بادغیس، هرات و جوزجان کرد. از قبیله «غیبی» بود که «غیبی» در حقیقت برادر «غیب‌علی» از باشندگان غور بود. «غیب‌علی» «غیبی» را تنها گذاشته، با خاطر مشکلات به بادغیس مهاجرت کرده بود و قبیله «غیب‌علی» را به وجود آورده بود.

در یکی از مدرسه‌های شهر هرات درس می‌خواند که شبی دختری بلندبالا، خوش‌چهره و زیبایی در خوابش آمد که موهای خرمایی درازش از قد موزون و رسایش درازی می‌کرد. در همان زیبایی و در همان

اهل بادغیس بود و دور و بر ۱۲۶۸ خورشیدی در دهکده «گزک» مربوط به «قادس» یکی از السوالی‌های بادغیس به دنیا آمده بود. محمدیوسف پدرش او را جلال‌الدین نامیده بودش که بعدها به جلالی شهرت یافت و هنوز هم به این نام شهرت دارد و داستان عشق او و معشوقش (سیاه‌موی) اکنون نیز به این نام یاد می‌شود. از قبیله غیب‌علی و باشندة قریه گزک بود. به هدف یادگیری به هرات فرستاده شد و روزهای نوجوانی‌اش را در مدرسه‌های هرات گذراند و آگاهی و دانش به دست آورد. در مدرسه‌های هرات و محیط درس و دانش، زندگی‌اش بی‌هیچ فراز و فرودی به پیش می‌رفت و همه چیز روبه‌راه بود. از نوجوانی‌اش لذت می‌برد و بی‌غمی‌اش را جشن می‌گرفت. سرزمین جامی و دیار خواجه‌عبدالله انصاری با آغوش باز و محیط دل‌انگیزش پذیرفته بودش؛ محیطی که در نظرش خوش‌آیند می‌نمود و آب و هوایش هم دوست‌داشتنی. هنوز نه فرازی زندگی را دیده بود و نه فرود آن را تا این‌جا که رسیده بود، همه چیز



از بازی سرنوشت مشغول دید و بازدید دوستان و نزدیکان‌شان بودند. جلالی که در پی سیاه‌موی بود، او را در نزدیکی‌های خانه‌ی خوشاوندانش دید. وقتی سیاه‌موی خوابش را در دنیای حقیقی بدون کم‌ترین تفاوتی هم چنان دل‌بردنی و دل‌ربا دید و از آن جایی که این پیش‌آمد برایش عجیب می‌نمود، بسیار شگفت‌زده‌اش کرده بود و این شگفت‌زدگی او را از هوش برده، بی‌هوشش کرده بود. دوستانش در عالم بی‌هوشی او را به خانه برده بود. بعد از این که به هوش آمد، دل‌باختگی‌اش دیگر تحمل‌ناپذیر شد و از خودبیگانگی‌اش بیش از حد.

پس از این دیدار جنون‌آور، جلالی در پی این می‌شود که خانه و آدرس این پری‌پیکر را پیدا کند که سرانجام آن را هم پیدا کرد. او با دنیایی از امید دروازه‌خانه‌ی یوسف؛ پدر «سیاه‌موی» را زد و با سرسختی تمام پی این قضیه را گرفت؛ اما در اوایل تیرش به مقصد نخورد و به سنگ‌رد اصابت کرد. جواب «نه» را دریافت کرد، افسرده و غمگین شد. جوابی که او را بیابان‌گرد و در به‌در و دل‌بریده و دلزده از زندگی دور از یارش کرد. او پس از مخالفت از سوی پدر سیاه‌موی، آواره‌کوی و برزن‌غور، هرات، بادغیس، میمنه، سرپل، بلخ، بخارا، سمرقند و چارجوی شد. هم‌چنان نالان و دویبیتی خوان آن‌جاها گشت و نام و آوازه‌اش در میان مردم پیچید. این صدا به گوش سیاه‌موی رسید و نطفه‌ی دل‌بستگی در قلب و ذهن او نیز بسته شد و در آن دوری وجودش پر از خواهش جلالی شد. در خونش حسی آغشته شد که بی‌قرار و تشنه‌ی وصلت کرده بودش. قبیله‌ی غیبی که پدر سیاه‌موی مربوط آن بود و قبیله‌ی غیب‌علی که پدر



بی‌نظیری نام و ویژگی‌های محل زندگی‌اش را به او گفت؛ دختری که زندگی او را دیگرگون کرد و از حالی به حالی انداختش. سیاه‌موی در حالی که لبخند دل‌انگیزی بر لبانش داشت، نامش را به او گفت و از جای زندگی‌اش خبر داد. رخ زیبا و موی دراز و چهره‌ی نازنین سیاه‌موی آواره‌کوه و بیابانش کردند و از او عاشق سوخته‌جانی به وجود آورد که نام و نشانش بر زبان‌ها افتاد و عالم‌گیر شد.

پس از این خواب دیگر بی‌تاب شده بود و لحظه‌ای هم نمی‌توانست که در آن جا بماند و مثل سابق به درس‌هایش ادامه بدهد. فردای آن شب عجیب، مدرسه را به هدف پیدا کردن آن مه‌لقا ترک کرد و به زادگاهش (دهکده «گُزک» مربوط «قادس» ولایت بادغیس) برگشت. مدتی این‌جا سرگردان و دل‌باخته گشت که دست سرنوشت و گذر روزگار «سیاه‌موی» خوش‌سیما و قهرمان خوابش را از «دولینه» غور به زادگاه جلالی کشید. او و مادرش از راه بسیار دور و دراز «دولینه» غور تا «قادس» بادغیس آمده بود که خوشاوندان‌شان را ببینند؛ اما هیچ‌کس نمی‌دانست که هدیه‌ی این سفر چیست و چه چیزی در این سفر در کمین این نازنین نشسته است و هیچ نشانه‌ای هم از سرانجام این سفر و چگونگی آن پیدا نبود؛ حتا جلالی خود هم نمی‌دانست و مطمئن هم نبود که این ترک درس و مدرسه، او را به آن مه‌سیما خواهد رساند یا نه. گویی صحنه‌ی دیدار و رویارویی این دو مانند صحنه‌ی یک فیلم یا یک افسانه پیش از پیش طراحی شده بود. جلالی آواره در کوی و برزن «قادس» به دنبال دختری که در خواب دیده بودش، سرگردان و افسرده می‌گشت و سیاه‌موی هم گام‌به‌گام با مادرش، بی‌خبر





دوبیتی‌های که جلالی سوخته‌خرمن در فراق یار زیبارویش سروده بود، در دسترس نیستند؛ زیرا آن‌ها هرگز به صورت منظم نوشته شده، گردآوری نگردیده‌اند؛ بلکه در زمانی که او آواره کوی و برزن غور، هرات، بادغیس، میمنه، سرپل، بلخ، بخارا، سمرقند، چارجوی (واقع در ترکمنستان فعلی) و غیره بود، دوبیتی‌های سروده او نیز بر سر زبان‌ها بود و بین مردم خوانده و حفظ می‌شد. مردم با اشتیاق تمام دوبیتی‌های جلالی را می‌خواندند و لذت می‌بردند و از این عشق اطلاع حاصل می‌کردند. گفتنی است که داستان عشق این دو نه تنها در دوبیتی‌های خود جلالی بازتاب یافته‌اند و سپس بین مردم پخش شده‌اند؛ بلکه دوبیتی‌های محلی سرایان دیگر هم این داستان عاشقانه را به شعرهای شان بازتاب داده‌اند و از سوزوگداز و احساسات گرم عاشقانه جلالی و سپاه‌موی یاد کرده‌اند. همان گونه که هنگام نقل داستان نیز یاد شد، دنیای داستان جغرافیای غور و بادغیس است که از جمله ولایت‌های غربی کشور به حساب می‌آیند. هم‌چنان بازم دیدم می‌شود که سال‌های زیادی هم از این ماجرا نمی‌گذرد؛ زیرا در اوایل قرن چهاردهم هجری است که جلالی رخت از این دنیا بر می‌چیند.

کاوه آبریک، یکی از هنرمندان جوان کشور این داستان را با توجه به محتوای دوبیتی‌های فولکلوریک موجود در ولایت‌های غربی کشور مانند هرات، غور، بادغیس، جوزجان و غیره، به نمایش‌نامه درآورده است. او پس از یک سال کار روی این نمایش‌نامه با تیم بیست نفری‌اش آن را به همکاری گروه «میم» روز یکشنبه شانزدهم اردیبهشت ماه سال ۱۳۹۷ خورشیدی در باغ «بابر» به شیوه تئاتر عروسکی به نمایش گذاشت. در این نمایش که در یک سالن غیرمعیاری در ساختمان باغ بابر اجرا شد، تعداد زیادی از فرهنگیان و هنردوستان شرکت کرده بودند. باید گفت که تئاتر عروسکی نوعی از نمایشی است که در آن از عروسک‌ها به جای کاراکترهای نمایش استفاده می‌شود، کارها و رفتارهای نمایش انجام می‌شود. البته گفتنی است که این عروسک‌های شبیه انسان یا حیوان توسط شخصیت‌های اصلی (عروسک گردان‌ها) با تار، بازو و

جلال‌الدین از آن قبیله بود، از نام دو برادری گرفته شده بود که از مردم ایماق‌های ایلاق‌نشین یورت‌های سمت جنوب سیاه‌کوه مربوط السوالی فعلی دولینه بودند. قبیله غیب‌علی بعدها به سمت بادغیس مهاجر شد و در قریه «گزک» السوالی «قادس» مسکن‌گزین شده بود.

با آن‌که باربار دروازه خانه پدر سپاه‌موی را زده بود، با آن‌که سنت و باورهای دست‌وپاگیر سد راه رسیدن آن دو بودند، بازم اما او به این پاسخ «نه» قناعت نکرده، به آن سنت‌های نادرستی که مانع رسیدن آن دو بودند، تن نداد. سرسختانه و دلگرم، پی‌درپی و امیدوار دروازه یوسف را زد تا این که جواب آری را گرفت و رضایت آن‌ها را حاصل کرد. او پس از سال‌ها دوری و هجرت و پس از سال‌ها آوارگی و پریشان‌حالی دست سپاه‌موی را گرفت و چنگی به موهای سپاه او زد.

روزگار کوتاهی با دل خوش و رضایت خاطر زندگی کردند. عمر این باهم بودند خیلی ناچیز بود و کوتاه. روزگاری که آرامش دروازه قلب‌شان را می‌زد و خستگی و دلزدگی از آن‌ها ریمیده بودند، فقط نه ماه دوام کرد. رنج سال‌های دوری جلالی را به بستر مرگ خواباند و سرانجام گل زندگی او را از گلستان دنیا چید. جلالی در حالی سپاه‌موی تازه به دست آورده‌اش را تنها گذاشت که اولین نشانه‌های یادگار این عشق ماندگار و پاک در بطن سپاه‌موی خودنمایی می‌کرد. یادگاری که مادرش او را بهاء‌الدین نامید و تنها کسی شد که مادر دلخسته‌اش به او تکیه کرد و سال‌ها بدون معشوقش برای او پدری و مادری کرد.

این بود سرگذشت کوتاه و مختصر داستان «سپاه‌موی و جلالی» که اکثریتی که درباره این داستان چیزی نوشته‌اند، آن را به همین شکل گزارش کرده‌اند. این داستان هنوز با تمام فراز و فرودهای واقعی و داستانی‌اش به صورت منظم نوشته نشده است. آن‌گونه که تمام دردها، استرس‌ها و اضطراب‌های یک عاشق و آن‌گونه که تمام دشواری‌های سد راه او به گونه داستانی روایت شده باشند، روایت نشده است. تعدادی هم که به آن پرداخته‌اند، فقط به نقل ماجرا به شکل گزارشی بسنده کرده‌اند و از سرگذشت این دو دلدادۀ پاک‌نهاد خبر داده‌اند. هم‌چنان تمام



عاشقانه سیاه موی و جلالی را خیلی از خواننده‌ها خوانده‌اند و مردم افغانستان نسبت به آن حس نوستالژیک دارند. این داستان را به این خاطر انتخاب کردیم که هم عاشقانه است و هم جان‌مایه زندگی را در خود دارد. ما خواستیم که تصویر جدیدی از افغانستان ارائه کنیم.»

البته این که کاوه و همکاران او چقدر با این نمایش تصویر دیگری از افغانستان ارائه کنند، بماند؛ اما چیزی که مسلم است، این است که کارهای از این دست می‌توانند روح تازه‌ای در رگ‌های پیکر هنر سینمای افغانستان بدمند. آن‌ها می‌توانند مردم ستم‌دیده و غم‌کشیده افغانستان را لحظه‌هایی از درد و رنج روزانه زندگی‌شان جدا کرده، به تماشای هنر و زیبایی بکشانند و جرقه‌ها و روزنه‌های امید را در اذهان آن‌ها بیافرینند. در سرزمین مثل افغانستان که هزار و یک مشکل سد راه کارهای هنری، آموزشی، تعلیمی و فرهنگی‌اند، این تلاش نیز کاری اندکی نیست.

در پایان افزودنی است که کاوه آبریک در کنار زنده کردن یکی از داستان‌های پرآوازه عاشقانه کشور و به نمایش در آوردن آن، مزیتی دیگری را نیز در کارش افزوده است و آن موسیقی ناب خراسانی است که هنگام اجرای نمایش اجرا می‌شود. ترانه و موسیقی این نمایش توسط مهدی افشار، خواننده و آوازخوان سبک خراسانی و گروه او اجرا شده است: «این تئاتر تک بعدی نیست، خواستیم با زنده کردن داستان سیاه موی و جلالی، موسیقی سنتی را هم زنده کنیم. دوتار اصیل هراتی، ساز اصلی است و در کنارش غیچک بادغیسی، نی و زیربغلی هم کار شده است.» نمایش نامه «سیاه موی و جلالی» بعد از نمایش در باغ بابر، در لیسه خصوصی معرفت نیز نمایش داده شد. آبریک و همکارانش قصد دارند که این نمایشنامه را پس از نمایش در افغانستان در اواخر تابستان در جشنواره بین‌المللی تئاتر عروسکی «مبارک» در جمع ده کشور جهان در ایران نیز اجرا کنند.

اداره نشریه

دست به حرکت آورده شده، مدیریت می‌شوند. این نوع نمایش اولین باری نیست که در افغانستان روی صحنه می‌رود؛ بلکه در گذشته نیز به صورت ابتدایی‌تر استفاده می‌شده و در نمایش‌ها از عروسک‌ها استفاده می‌شده است.

در این نمایش پنج شخصیت نقش دارند. سیاه موی و جلالی به عنوان شخصیت‌های اصلی یا محوری که پوشش یا لباس‌های سفید دارند که نماد پاکی، راستی و نجابت است، مادر سیاه موی به عنوان شخصیت فرعی و دلنک و هیولا به عنوان شخصیت‌های ضد قهرمان که مانع رسیدن شخصیت‌های اصلی می‌شوند، با لباس‌های زرد و سیاه که نماد خشم و خشونت، سنت‌ها و رفتارهای نادرست جامعه آن روز هستند که روی هم رفته شخصیت‌های این نمایش نامه را تشکیل می‌دهند. کاوه آبریک تصریح می‌کند که او در تزیین و انتخاب لباس‌های شخصیت‌های نمایش نامه «سیاه موی و جلالی» تمام خرد و ریزهای فرهنگ صد سال پیش افغانستان را در نظر گرفته است.

همان‌گونه که کاوه نیز یادآوری کرد، این داستان عاشقانه در دوبیتی‌های فولکلوریک ولایت‌های غربی کشور بازتاب یافته است. داستان فراق و هجران جلالی از یار ماه‌سیما و پری پیکرش و آوارگی‌های او در ولایت‌های مختلف و دشت و کوه‌ها، در آن‌ها بیان شده‌اند. به همین شکل این دوبیتی‌ها را خوانندگان و آوازخوانان زیادی هم با آله‌های گوناگون موسیقی اجرا و ماندگار کرده‌اند. چون این دوبیتی‌ها از همان اول شکل فولکلوریک را به خود گرفته‌اند، چوپانان، دهقانان و مردم عادی این نواحی نیز آن را حفظ دارند و همواره زمزمه می‌کنند. با وجود بازتاب این داستان در دوبیتی‌های جلالی و کسانی دیگر، این اولین بار است که داستان عاشقانه «سیاه موی و جلالی» به شیوه نمایش نامه‌ای در افغانستان به نمایش گذاشته می‌شود. کارگردان این نمایش نامه (کاوه آبریک) هم بدین باور است که او و گروه «میم» در تلاش این هستند که با استفاده از نمایش عروسکی افسانه‌ها و داستان‌های فولکلوریک کشور را زنده نگه دارند. او در سخنانش که در ختم این نمایش ایراد کرد، گفت: «داستان

کلک خیال؛

شایسته‌ترین کار در هنر خوش‌نویسی و نقاشی خط



مجموعه آثار خطی علی‌بابا اورنگ تحت نام «کلک خیال» در تاریخ بیست‌وپنجم اردیبهشت ماه سال ۱۳۹۷ در دانشگاه ابن سینا، تالار علامه نوری برگزیده شد. همچنین این مجموعه شامل تعدادی اندکی از تابلوهای محمد اسماعیل مبلغ، با حضور جمعی از استادان دانشگاه، فرهنگیان^{۱۳۹۷} است که پیش از این در نمایشگاه‌های گوناگون، در کشورهای افغانستان، پاکستان، ایران، بحرین، فلسطین و استرالیا نیز به نمایش گذاشته شده‌اند. نمایشگاه‌های که گاهی به صورت انفرادی و زمانی هم به صورت جمعی برگزار شده بودند.

اورنگ در نوجوانی علاقه‌مند هنر خطاطی می‌شود، از همان دوران گام‌های ابتدایی و لرزان را در این عرصه بر می‌دارد. بعدها که به ایران مهاجر می‌شود، با در نظر داشت این‌که زمینه و امکانات بهتر و خوب‌تری برای رشد و تقویت این مهارت درونی‌اش فراهم می‌شود، خطاطی را به صورت جدی و به عنوان یک هنر دوست‌داشتنی و مورد علاقه‌اش در عالم مهاجرت دنبال می‌کند تا این‌که از آن جا فارغ می‌شود. اورنگ، اولین

مجموعه آثار خطی علی‌بابا اورنگ تحت نام «کلک خیال» در تاریخ بیست‌وپنجم اردیبهشت ماه سال ۱۳۹۷ در دانشگاه ابن سینا، تالار علامه نوری برگزیده شد. همچنین این مجموعه شامل تعدادی اندکی از تابلوهای محمد اسماعیل مبلغ، با حضور جمعی از استادان دانشگاه، فرهنگیان^{۱۳۹۷} است که پیش از این در نمایشگاه‌های گوناگون، در کشورهای افغانستان، پاکستان، ایران، بحرین، فلسطین و استرالیا نیز به نمایش گذاشته شده‌اند. نمایشگاه‌های که گاهی به صورت انفرادی و زمانی هم به صورت جمعی برگزار شده بودند.

مجموعه «کلک خیال» به کمک مالی بنیاد انکشافی سویس چاپ شده است که در برگزیده تعدادی از آثاری نمایشگاهی خطی و نقاشی خط علی‌بابا اورنگ است که در طول بیست‌وهشت سال تجربه خطاطی و هنری او آفریده شده‌اند. این محفل به همکاری این بنیاد و



نمایشگاهش را اندک زمانی پس از فراغت از دانشگاه در دنیای مهاجرت تحت نام «به پیشگاه وطن» برگزار می‌کند؛ نمایشگاهی که راه او را در دنیای پر جاذبه هنر خوش‌نویسی باز می‌کند و به گفته خود اورنگ، «به پیشگاه وطن» اولین نمایشگاهی می‌شود که او را در میان ایرانیان از سرحد یک آدم معمولی به جایگاه یک هنرمند بالا می‌برد. هم‌چنان انگیزه او را نیز در ادامه این راه پرپیچ‌وخم بالا می‌برد.

علی‌بابا اورنگ تاکنون بیشتر از ده نمایشگاه آثار هنری خوش‌نویسی و نقاشی خط به صورت انفرادی و در حدود سی نمایشگاه جمعی را برگزار کرده است. کارهایی که از دید او، هنرمند و آثار هنری او را به مخاطبانش می‌شناساند و هنر او را معرفی می‌کند. هنرمند هم از طریق خلق آثار هنری و به نمایش گذاشتن آن مردم را به تماشای زیبایی فرا می‌خواند.

باری، در قسمت اول این رونمایی دکتر محمدصادق دهقان، رئیس پژوهشگاه دانشگاه ابن سینا سخنانش را پیرامون هنر، هنر خطاطی و ارزشمندی کار علی‌بابا اورنگ در فضای نامناسب مثل افغانستان، با این بیت زیبای سخن‌سرای شیراز شروع کرد:

قلندران حقیقت به نیم جو نخرند

قیای اطلس آن کس که از هنر عاری ست

دکتر دهقان به نمایندگی از پژوهشگاه دانشگاه ابن سینا ضمن اظهار خرسندی از اتفاق میمون و درخور ستایش چاپ اثر علی‌بابا اورنگ (کلک خیال)، از وضعیت تأسف‌بار و ناامنی‌های موجود، از خون‌ریزی‌ها و در خون غلطیدن‌های مردم بیگناه این سرزمین یاد کرد که گاهی فکر اندیشیدن به هنر و ادبیات را از ذهن‌شان می‌زدایند و آن‌ها را در اندیشه پرکردن شکم می‌اندازند، آن‌هایی که هر روز شاهد پرپر شدن گل‌هایی از گلستان دور و اطراف‌شانند. هم‌چنان او از نقش ماندگار، تاریخی، چشم‌گیر و والای هنرمندانی یاد کرد که با وجود همه نارسایی‌ها و نارسایی‌های دور و زمانه‌شان، بازهم کر و کور، خموش و ایستادماندند؛ بلکه دست به سوی قلم، هنر، ادب و فرهنگ برده، و کورسوی امید در دل‌های ستم‌دیدگان و وارثان پرپرشوندگان و داغ‌دیدگان آفرینند و نقش تاریخی و اساسی‌شان را به زیباترین شکل ممکن بازی کردند.

به همین ترتیب او خراسان قدیم یا افغانستان کنونی را یکی از بسترهای مناسب خلق هنر و ادبیات و گسترش و رشد فرهنگ و دانش دانست و گفت که با وجود داشتن چنین سابقه‌ای سال‌ها است که افغانستان درگیر

جنگ و ناامنی، خون‌ریزی و دهشت‌افگنی است. دهقان از سلسله‌ها و زمام‌دارانی چون غزنویان و تیموریان... یاد کرد که دربارشان هنرمندان و خنیاگران، نگارگران و خطاطان و شاعرانی چون امیرروح‌الله میرک نقاش، مولانا خلیل‌الله مصور، کمال‌الدین بهزاد... را در آغوش خود پروراندند. هم‌چنان از مرکزهای فرهنگی چون غزنین، بلخ و هرات یادآوری کرد که باتوجه و حمایت همین زمامداران هنرورز و هنردوست به وجود آمدند که آثار گرانبها و ارزشمندی از این دوره را شاهدیم.

دهقان در ادامه سخنرانی‌اش به کم‌کیفیت بودن آثار هنری عرضه شده اشاره کرد و گفت: «سوک‌مندانه مدت‌ها است که هنر در این اقلیم چندان خریداری ندارد و مقوله‌های کاذب و پرزرق و برق، و تهی از اصالت به نام هنر در بازار مکاره عرض اندام می‌کنند. افول نظام دانش و دانایی بی‌خبر ماندن توده‌های مردم از سرچشمه‌های ناب حکمت، دانش، ادب و هنر در پی جنگ‌های ویرانگر و آشفته‌گی‌های مربوط به نیم قرن گذشته سبب شده است که شبه هنرمندانی بسیاری مجال خودنمایی پیدا کنند و از آب گل‌آلود ماهی بگیرند. در این میان هنر ناب، اصیل و شریف که به طور طبیعی از ابزارهای تبلیغاتی بی‌بهره می‌ماند، بیش از پیش در حاشیه رانده شده، جامعه دو چندان زیان می‌بیند.»

او با دید خوشبینانه اظهار داشت که با این وجود هنر راهش را در دل تاریکی باز کرده است، توسط هنرمندان زبردست و شهری چهره می‌نماید. او از تلاش‌ها و کوشش‌های تعدادی از هنردوستان و خردورزانی یاد کرد که بی‌وقفه از هنرمندان و ادیبان حمایت می‌کنند. او این تلاش‌ها را روزنه‌هایی دانست که هنوز هم نور امید را به درون اذهان خسته و تاریک آدم هدایت می‌کنند. او اورنگ را یکی از مشعله‌دارانی دانست که نور زیبایی و دانایی را با خوش‌نویسی و رسامی‌های بی‌نظیرش جاری نگاهداشته، سعی در قوت‌مندی آن می‌ورزد و از حامیان هنردوست و هنرپروری که به غرض ترویج، رشد و گسترش فرهنگ افغانستان، هنرمندان و ادیبان را یاری می‌رسانند، نیز قدردانی کرد.

پس از آن سلمان‌علی ارزگانی، خطاط زبردست و هنرمند نامدار کشور دومین سخنران محفل رونمایی «کلک خیال» بود که سخنان خود را درباره هنر خطاطی و نقاشی خط و تاریخ خطاطی در افغانستان از گذشته تا امروز، با این شعر رند شیراز شروع کرد:

هر کونکند فهمی زین کلک خیال انگیز

نقشش به حرام از خود صورتگر چین باشد





وقتی هنر خوش‌نویسی و نقاشی خط را به عنوان هنر تجسمی می‌پذیریم، زیبایی‌ها و جلوه‌های تجسمی آن مقدم‌تر از زیبایی‌های پیامی و یا کلامی‌اند. استاد ارزگانی گفت که امروز برای انتقال پیام‌ها راه‌های گوناگونی وجود دارد که راحت‌تر و آسان‌تر می‌توان پیام را انتقال داد؛ اما چیزی که در این زمان خوش‌نویسان را وادار به خلق آثار خطاطی و خوش‌نویسی می‌کند، جلوه‌یافتن زیبایی‌های جنبه‌های تجسمی این هنر است. او افزود که این حرف به این معنا هم نیست که در اوایل پدیدآمدن این هنر، زیبایی‌های تجسمی هیچ در نظر گرفته نمی‌شده‌اند؛ بلکه این جنبه‌ها در آوان شکل‌گیری این هنر و در پیچ‌وتاب‌ها، صعود و نزول‌ها و برجستگی‌ها و کمرنگی‌های خط با وسواس تمام در نظر گرفته می‌شدند و خطاطان آن‌ها را با دقت تمام در آثارشان رعایت می‌کردند و همه این‌ها در مفردات خط و در الفبای آن قید شده‌اند.

نکته دیگری که آقای ارزگانی روی آن صحبت کرد، که در اول سخنرانی‌اش نیز بدان اشاره کرده بود، وضعیت و ارزش خوش‌نویسی بود. او در این بخش به توجه و رغبت بزرگان و اهل سیاست در گذشته یاد کرد و گفت که سیاست‌مداران و حکام گذشته، به این هنر توجه کامل و علاقه‌مندی خاصی نشان می‌دادند و سعی می‌کردند که این هنر رشد پیدا کند. او از سرگذشت جمال‌الدین یاقوت مستعصمی یاد کرد و جایگاه و پایگاه هنر خطاطی او را در تاریخ هنر خوش‌نویسی برشمرد. به گفته استاد ارزگانی مستعصمی یکی از زبردست‌ترین و پرستاوردترین خوش‌نویسان گذشته بود که صدها نسخه قرآن به خط زیبا و هنرمندانه این هنرمند بی‌نظیر باقی مانده‌اند. از سوی دیگر، شکایت از بی‌رغبتی‌ها

او «کلک خیال» را یکی از دستاوردهای منحصر به فرد، ارزشمند و در نوع خودش بی‌نظیر خواند و گفت: «آخرین تلاش‌ها روی هنر خطاطی و خوش‌نویسی را که بتوان روی آن حساب باز کرد و آن را ارزشمند دانست، فقط در کارهای مرحوم استاد پوپل‌زایی دیده می‌توانیم. کاری هم‌سنگ و هم‌پایه «کلک خیال» در تاریخ خوش‌نویسی و نقاشی خط دیده نمی‌توانیم.»

ارزگانی در ادامه سخنانش گفت: «در گذشته خوش‌نویسی به دو هدف انجام می‌شد: اول این‌که انگیزه کار خوش‌نویسی نزد خود خوش‌نویس بود که او به خاطر ارضای حس زیبایی‌شناسانه‌اش، به خاطر خلق زیبایی یا هم برای تجسم ساختن اصوات و مسائل غیردیدنی دست به این کار می‌زد؛ انگیزه دومی که خوش‌نویسان را وادار به نوشتن می‌کرد، بخش و تکثیر کتاب‌ها و فرمان‌های دولتی و نبود صنعت چاپ به خاطر نشر آثار شاعران و نویسندگان بود که در این صورت خطاطان کار صنعت چاپ را انجام می‌دادند و جنبه کاربردی خط را مد نظر داشتند تا جنبه زیبایی‌شناسانه آن. البته در این صورت نیز نکات ظریف زیبایی‌شناسانه خط به صورت طبیعی نه علمی در نظر گرفته می‌شدند و خطاطان سعی می‌کردند که با رعایت آن نکات خط‌های زیبا بنویسند.»

ارزگانی در ادامه سخنانش افزود: «امروز پذیرفته شده است و از لحاظ علمی همه به این نتیجه رسیده‌اند که هنر خوش‌نویسی جزء هنرهای تجسمی است. پس در قدم اول، در هنرهای تجسمی، آنچه که بسیار مهم است و ضرور پنداشت می‌شود، زیبایی‌ها و جاذبه‌های بصری این هنر است. حتی در بسیاری از موارد، قبل از این‌که پیام کلامی برای خواننده مهم باشد، پیام تجسمی مهم است. این بخش جاذبه بیشتری دارد و اول آن را نزد خود جذب کرده، بعد پیام کلامی را دریافت می‌کند؛ لذا در چنین شرایطی، برای خوش‌نویسان یک فرصتی برای کار در عرصه نقاشی خط فراهم می‌شود، به ویژه برای آن‌عده از هنرمندانی که در کارهای تجسمی کار می‌کنند و مخصوصاً روی خط کار می‌کنند، احساس نیاز به رنگ پیدا می‌کنند که می‌خواهد آن‌ها را هم برای جنبه تجسمی هنر خط داشته باشد.»

ارزگانی در ادامه گفت که کار اورنگ با توجه به نیازمندی‌های جامعه، هم جنبه‌های تجسمی و هم جنبه‌های پیامی را دارد. او ضمن تأیید موفقیت اورنگ در هنر خوش‌نویسی و نقاشی خط افزود: «در این راستا استاد اورنگ یکی از کسانی است که به زیباترین شکل، به بهترین نمونه و به شایسته‌ترین شکل تا امروز نقاشی خط را نه به آن معنا و مفهومی که متداول و مروج است؛ بلکه به معنا و مفهوم تقریباً متمایز انجام داده است. بنابراین، باتوجه به نیازمندی زمان ما و باتوجه به ذائقه روز ما هنر نقاشی خط که توسط اورنگ ابداع شده است یا کار می‌شود و ارائه می‌گردد، هم جنبه‌ها و جاذبه‌های تجسمی و هم جنبه‌ها و جاذبه‌های انتقال پیامی را با خود دارد.»

ارزگانی در ادامه سخنانش به تفاوت‌های هنر نقاشی و نقاشی خط پرداخت و گفت که در هنر نقاشی تنها جنبه‌های تجسمی مد نظرند، در حالی که در هنر نقاشی خط هدف تنها انتقال پیام و مفهوم نیست؛ بلکه هردو جنبه (جنبه تجسمی و جنبه پیامی) هردو در نظر گرفتگی‌اند: «ما



می‌بیند و با خود دارد و خالق این زیبایی را هم می‌بیند و خوب می‌شناسد. این نی نماد و نشانه نزول هست، یعنی این که آن زیبایی ابدی که به باور مولانا در عالم بالاست و تنها و تنها در آن نیستان می‌توان آن را دید، این «آدم» هم از آن دور افتاده و همی به خاطر دوری از آن نیستان فریاد و نعره می‌کشد، هنرمند خوش‌نویس با استفاده از آن زیبایی را زمینی کرده، دیداری و مشاهده‌شدنی می‌سازد: «این حکایت نی که من می‌گویم، حکایت نی یا فولوت‌زن نیست، که ما را به یاد آن صدای دوست که در ازل شنیده‌ایم، بیندازد و به کانون آن زیبایی ازلی باز گرداند، بلکه این حکایت نی خوش‌نویسی است که آن زیبایی ازلی را در این جهان مرنی و بصری می‌سازد و دیدگان ما را به جمال آن زیبایی روشن می‌سازد. بنابراین، نی هم نماد مقام بالا است، قوص صعود و هم نماد قوس نزول است و ما هم بیشتر به آن هنرمندانی نیاز داریم که آن کانون زیبایی بالایی را به زمین وصل کند و پیام زیبایی را از بالا به پایین بیاورد.»

امیری در ادامه سخنانش گفت: «خوش‌نویسی در فرهنگ ما مظهر اصلی زیبایی‌شناختی ماست. در اسلام این زیبایی‌شناختی بیشتر خود را در خوش‌نویسی و خطاطی جلوه یافته است.» او ضمن اشاره به پیشینه این هنر در اسلام گفت که وحی در اسلام برخلاف مسیحیت که تبدیل به تمثال و مجسمه گردید، تبدیل به کلمه گردید و این زیبایی وحی تنها از راه خوش‌نویسی خود را نمایان ساخت. این جا بود که زیبایی‌نوسی و خوش‌نویسی تبدیل به بستر زیبایی‌شناسی در اسلام شد.

با این پیوند و نمودی که خوش‌نویسی در اسلام دارد، امیری هنر خطاطی را هنری دانست که با سیر و سلوک معنوی نیز پیوند یافته است که این پیوند را نیز بیشتر مدیون همین جلوه یافتن زیبایی در قالب خط می‌داند. او افزود که شاید کمتر نویسنده‌ای را بتوان پیدا کرد که چیزهای نازیبایی را خطاطی کرده باشد، این نشان می‌دهد که خطاطان هم‌زمان با خلق زیبایی در بستر زیبایی معنوی نیز گام بر می‌داشته‌اند. امیری در ادامه گفته‌هایش افزود که در کنار این که خوش‌نویسی در گذشته، مظهر زیبایی‌شناختی بود و با سیر و سلوک معنوی نیز پیوند داشت و به نحوی ضامن معنویت در جامعه بود، هنر زندگی هم بود. او به صورت عموم هنر اسلامی را در نموده‌های گوناگونش هنر زندگی دانست و اظهار کرد که در دنیای اسلام در گذشته، بر خلاف جامعه‌های امروز و دنیای مدرن بین زندگی و هنر شکاف وجود دارد، این شکاف وجود نداشت. از این خاطر

و بی‌میلی‌های آدم‌ها و سیاست‌مداران زمانه خود کرد که کم‌ترین توجهی هم به این هنر مقدس و خوب و هنرمندان آن نمی‌کنند و به اندازه چهارم حصه‌المعتصم بالله هم نسبت به هنرمندان ارزش قائل نیستند. در چنین فضایی کار هنری استاد اورنگ و تلاش‌های او را و حمایت‌کنندگان کارهای هنری اورنگ را ستود.

سخنران دیگر این محفل استاد علی امیری، نویسنده، پژوهشگر و استاد فلسفه و مطالعات اسلامی دانشگاه ابن سینا بود که او نیز حول نقاشی و خطاطی و ارتباط این هنر با زندگی در دنیای اسلامی گذشته و دنیای امروز سخن گفت. امیری مقدمه مفصلی هم با رویکرد زیبایی‌شناسانه اسلامی بر کتاب «کلک خیال» نوشته است که در آن به رغم مولانا جلال‌الدین محمد بلخی که نی را تنها نماد یک صدای ازلی می‌داند که در نفیر آن مرد و زن شب و روز ناله کرده‌اند. به تعبیر امیری این نی در مقام فلوت وصل‌کننده سالک عارف به نیستانی است که از آن جدا افتاده است و این نی او را به آن کانون زیبایی ابدی باز می‌گرداند. امیری افزود که نی در مقام قلم فرودآورنده زیبایی از عالم بالا به زمین است. امیری گفت: «نی در فرهنگ ما دو کاربرد یا دو نمود دارد؛ اول همان استعمال مولانا از نی؛ دوم استفاده خطاط از نی.» امیری تصریح کرد نی‌ای که در مثنوی معنوی مطرح است و مولانا از آن استفاده کرده است، نی‌ای است که جدایی آدم را از نیستان ابدی فریاد می‌کشد و در شعر مولانا این نی خود آدم یا خود عارف می‌شود و صدای که از این نی بیرون می‌شود، ناله همین آدمی است که از نیستان بهشت دور شده است. هم‌چنان این نی جدا افتاده از نیستان را به عالم بالا، به آن نیستانی که از آن جدا افتاده است، وصل می‌کند. پس این نی، نی صعود است و نی‌ای است که با فریادهایی که می‌کشد، در نهایت او را به آن زیبایی اصلی و ابدی می‌رساند. اما نی که نزد خوش‌نویس مطرح است و نی‌ای که یک خطاط از آن استفاده می‌کند دیگر نی مولانا نیست که نفس خسته‌اش را در آن می‌دمد و هجران و دوری‌اش را بیرون می‌ریزد، بلکه نی‌ای است که هنرمند خوش‌نویس یا نقاش خط، با پیچ‌وتاب‌ها و ضعف و قوت‌های هنرمندانه، در پی خلق زیبایی و برانگیختن احساسات زیبایی‌شناسانه دیگران است که توسط این نی و به کمک رنگ‌ها و ترکیب رنگ‌ها به این مأموم نائل می‌آید و چشم‌ها را به تماشای این زیبایی‌ها فرا می‌خواند. شاید این زیبایی ما را به یاد آن زیبایی گذشته بیندازد، اما این انسان آن زیبایی را در روی زمین



است. این جا است که هنری که در پرتو این فرهنگ آفریده می شود هم خوش آیند نیست، به این دلیل که انسان های امروز پیش زمینه های شان را از دست داده اند.

امیری اظهار کرد: «در چنین دنیای که حس زیبایی آدم ها خاموش شده است و کلام الهی در اذهان آدم ها به جای این که تداعی گر زیبایی باشد، تداعی گر خشم و خشونت، جنگ و بدبختی است، نمی دانم که چاپ این اثر را چه بنامیم. این را تازه کردن آن زیبایی های گذشته حساب کنیم، یا کاری از سر ناگزیری و نوع تفنن. باید امیدوار باشیم که کارهای از این دست، ما را به آن زیبایی گذشته وصل کند و هنر همان معنای اصلی و واقعی اش را باز یابد. هنر با زندگی پیوند یابد و احساس آرامش ببخشد.» در اخیر اورنگ، خوش نویس و صاحب «کلک خیال» در مورد اثرش صحبت کرد و از تمام دست اندرکاران و کمک کنندگانی که در راستای بخشش اثرش کمک کرده بودند، یک به یک قدردانی و تشکر کرد. او گفت

مواد هنری هم در جهان اسلام ساده، طبیعی و از موادی بود که همواره دم دست و در اختیار همگان وجود داشت. او هنر خوشنویسی را هنری مردمی دانست و گفت که سیر و رشد آن وابسته به رشد نیازمندی های تعدادی مشخصی نبود. این هنر، هنر مردمی بود و خوشنویسان هم ستاره هایی به معنای امروزی نبودند. آن ها از میان مردم بودند و آثارشان هم در دسترس همگان بودند. او در ادامه سخنانش افزود که اتفاق که در دنیای امروز افتاده، ایجاد شکاف بین هنر و زندگی است. دیگر هنر بخشی از زندگی نیست، و زمانی که هنر بخشی از زندگی مردم نیست، خود پیدا است که هنرمند یا آفریننده این هنر نیز چنین است. امیری یادآوری کرد که جدای هنر از عرصه زندگی هم زاده تداعی ها و نموده های خشونت بار از اسلام است. نزد مسلمانان و آدم های امروزی کلام الهی دیگر زیبا نیست، دیگر نزد خوانندگان این کلام آن زیبایی اولی اش را ندارد. امروز کلام الهی تداعی کننده جنگ و خونریزی، ناآرامی و وحشت و دهشت





ادبی و علمی را آینه‌داری می‌کرد و خطاط هم بیشتر کار صنعت چاپ را انجام می‌داد؛ اما با پیدایش ماشین‌های مدرن، در خطاطی مدرن بیشتر جنبه زیبایی‌شناسانه آن در نظر است. در این گونه‌ای از هنر، هنرمند دریافت‌ها و اندیشه‌ها و احساسات خودش را به کمک رنگ و حروف رسامی و نقاشی می‌کند و به نمایش می‌گذارد.

اورنگ در کنار نقش خوش‌نویسی قدیم و مدرن در زندگی بشری و در پویایی فرهنگ و تجربه‌های بشری و یادآوری سیر تاریخی آن، از سختی‌های کار یک نقاش خط نیز یاد کرد، آن را دشوارتر از کار نقاشی دانست که او منظره‌ها، چشم‌اندازها، کوه‌ها، آبشاران، جویباران... و غیره چیزهایی که دیده‌شدنی و بصری‌اند و در طبیعت به فراوانی یافت می‌شوند، بر می‌گزیند و بعد از این که آن را با تمام وجود حس کرد، به تصویر می‌کشد. به همین ترتیب کار هنرمند نقاش خط را دشوارتر از کار یک شاعر نیز می‌داند که با مفاهیم و امکانات زبانی نامحدودی سر و کار دارد و به رغم هنرمند نقاش خط هیچ‌گونه محدودیتی در این قسمت سد راه او نیست. او باور دارد که خوش‌نویسی که در آن تنها جنبه کاربردی آن مد نظر است، آن قدر با محدودیتی که خوش‌نویس نقاشی خط روبه‌رو است، روبه‌رو نیست. خوش‌نویس در نقاشی خط با محدودیت ابزاری گرفتار است که به کمک آن‌ها می‌خواهد گفتنی‌های خود را بیان کند؛ یعنی دست هنرمند در این گونه‌ای از هنر در قسمت انتخاب بسته است. در اختیار او تنها حروف محدود زبان است که سر و ته آن از سی و دو حرف بیشتر نیست.

هم‌چنان اورنگ خطاطی را نوعی خلوت کردن دانست و گفت که خطاطی و خوش‌نویسی رهایی از احساساتی است که در زندگی با آن روبه‌رو شده است و آن را در محیط اجتماعی‌اش تجربه کرده است. او افزود که خوش‌نویسی برای او خوشی می‌آورد و مسرت‌بخش است. از این رو، بیشتر روی این هنر کار می‌کند و تابلو و در کنار تابلو آرامش برای خود و شاید برای دیگران می‌آفریند. این رونمایی با دیدار هنرمندان و علاقه‌مندانی به هنر نقاشی خط پایان یافت.

اداره نشریه

که در «کلک خیال» تمام تلاشش این بوده است که امید از دست رفته‌ای انسان وحشت‌زده و جنگ‌زده افغانستانی را بر گرداند. هم‌دیگر‌پذیری، دوستی و محبت را عام‌سازد. این‌ها چیزهایی‌اند که انسان‌های افغانستانی را رنج داده‌اند و همواره رنج هم می‌دهند.

به همین ترتیب، اورنگ از نمایشگاه آثارش در باغ تیمورشاهی یاد کرد و راجع به انگیزه‌ها و سوژه‌های خود در خلق تابلوهای هنری‌اش صحبت کرد و گفت: «هنرمند یک انسان است که در یک جامعه زندگی می‌کند، او تافته جدا بافته نیست. بنابراین، سوژه، محتوا، عنوان، مواد و مصالح کار خود را از محیطی که در آن زندگی می‌کند، می‌گیرد. بهترین راه و ساده‌ترین راه برای ارتباط یک هنرمند نقاش و خطاط با مخاطبانش برگزاری نمایشگاه‌ها است. در نمایشگاه هنرمند هم دلایل متعددی را دنبال می‌کند، به طور نمونه، می‌خواهد کارهایش را مردم ببینند؛ با داشته‌های هنری و فرهنگی او آشنا شوند و یک داد و ستد متقابل اگر کسانی هم پیدا شود که اهل نقد باشد و اهل تجزیه و تحلیل کار باشد. جنبه‌های خوب و مثبت کار را دریابند و نواقص کار را هم پیدا کنند. گوش زد کنند به کسی که کار هنری می‌کند تا در مراحل بعدی با استفاده از این پیشنهادات کارهای بی‌عیب و نقص‌تری به مخاطبانش عرضه کند.

راه دیگر برقرار ارتباط هنرمند با مخاطب نشر، پخش، تکثیر آثار و چاپ است که هزینه‌دار است. از طرف دیگر افغانستان کشور جنگ‌زده است که سال‌های نابسامانی را پشت سر گذاشته است. در این وطن تبعیض، توهین، تحقیر، جنگ، حق‌کشی، عصبیت‌های کور قومی، نژادی، خودشیفتگی‌ها و برتری‌جویی‌ها وجود دارند که مردم را از زیبایی‌ها دور کرده‌اند. انسان‌هایی که در این سرزمین زندگی می‌کنند، آسیب‌های فراوان روحی و روانی دیده‌اند و تلطیف این حالت‌های روحی و روانی کار یک هنرمند است که با خلق کار هنری روح و روان انسان جامعه پس از جنگ را تلطیف کند. هنر اصالتش همین است.»

اورنگ خط را دیدنی کردن امری شنیداری می‌داند که خطاط با استفاده از حروف، کلمه‌ها، اصوات، مفاهیم و زیبایی‌ها را دیداری می‌سازد. او نیز با سخنان استاد ارزگانی در قسمت نقش خط در گذشته هم‌سو بود که در خطاطی سنتی بیشتر جنبه کاربردی آن مطرح بود و مفاهیم عرفانی،

کسب جایزه پولار؛ افتخار دیگر برای افغانستان



انستیتیوت ملی موسیقی افغانستان معتبرترین و مهم‌ترین جایزه موسیقی «پولار» ۲۰۱۸ سویدن را به دست آورد. در مراسمی که به مناسبت اهدای این جایزه به تاریخ چهاردهم جون ۲۰۱۸ م. برابر با ۲۵ جوزای ۱۳۹۷ در شهر استکهلم سوئیس برگزار شده بود، احمدناصر سرمست، موسیقی‌دان و بنیان‌گذار انستیتیوت ملی موسیقی افغانستان شرکت کرده، جایزه «پولار» را دریافت کرد. این مراسم با حضور کارل گوستاف شانزدهم، پادشاه سوئیس، هنرمندانی که از کشورهای گوناگون جهان آمده بودند و مقامات فرهنگی-هنری بلندپایه دیگر در گراند هتل استکهلم برگزار گردید. هم‌چنان در این مراسم تعدادی از هنرمندانی دیگر نیز موسیقی اجرا کردند.

جایزه موسیقی «پولار» که به جایزه «نوبل موسیقی» نیز شهرت دارد، از نام آن پیدا است که بالاترین جایزه موسیقی کشور سوئیس است. این جایزه از سی سال به این سو هر سال به خاطر سپاس‌گزاری از موسیقی‌ها

و موسیقی‌دان‌های برتر جهانی به برترین‌هایشان اهدا می‌شود. این جایزه برای بار اول توسط استیگ آندرسون، رهبر گروه موسیقی پاپ «آبا» در سال ۱۹۸۹ تأسیس شد که از آن پس هر سال به فرد یا گروهی که کارنامه والای موسیقی داشته و در قسمت رشد و ارتقای هنر موسیقی سهم ارزنده و نقش برارنده‌ای ایفا کند، داده می‌شود. جایزه موسیقی «پولار» در هر سال به یک هنرمند یا یک گروه هنری در بخش کلاسیک و دیگر به یک فرد یا گروه هنری در بخش موسیقی پاپ تعلق می‌گیرد. بدین ترتیب، دو فرد یا دو گروه می‌توانند به این جایزه دست یابند که در سال جاری میلادی (۲۰۱۸) این افتخار به انستیتیوت ملی موسیقی افغانستان و گروه موسیقی «متالیکا»ی آمریکا داده شده است.

اهدانندگان این جایزه حین اهدای آن به انستیتیوت ملی موسیقی افغانستان دلایلی چون: تلاش و کوشش بنیان‌گذار و رئیس این انستیتیوت (احمدناصر سرمست) در عرصه زنده کردن هنر موسیقی در افغانستان،



دست گرفت؛ طرحی که در آن بازسازی تحصیلات موسیقی افغانستان، ایجاد یک نهاد آکادمیک در عرصه آموزش موسیقی و امکان تغییر زندگی تعدادی از باشندگان کشور را ممکن می‌ساخت. این طرح که توسط احمدناصر سرمست روی دست گرفته شده بود، توسط دولت حمایت شد. بالاخره به تاریخ ۲۰ جون ۲۰۱۰ با تلاش‌های ثمربخش و خستگی‌ناپذیر احمدناصر سرمست در راه فراهم‌آوری محیط و زمینه رشد دختران و پسران علاقه‌مند به هنر موسیقی و تعلیم و یاددهی هنر موسیقی به آن‌ها، انستیتوت ملی موسیقی افغانستان، با ظرفیت ۱۲۰ نفر شاگرد تأسیس شد. در این کانون موسیقی از شاگردان بی‌بضاعت و خیابانی شاگرد گرفته می‌شد و در کنار این که درس‌های مکتب را دنبال می‌کردند، در انستیتوت ملی موسیقی نیز یکی از هنرهای موسیقی را به صورت منظم و علمی فرا می‌گرفت. هم‌چنان مقدار پولی هم به خاطر گرفتن مواد درسی برای‌شان داده می‌شد. از این تاریخ به بعد بود که این انستیتوت فعالیت‌های جدی خود را در عرصه آموزش موسیقی و آموزش دادن کودکان و فرزندان افغانستان شروع کرد و در مدت خیلی اندک در سطح جهانی خود را بالا کشید و صاحب نام و نشان بلندی شد. این جای بسی خوشحالی است که در این فرصت کم و با شرایط نامسامان و نامناسب افغانستان، با تهدیدها و کاستی‌های فراوان، این نهاد توانسته است موفقیت‌ها و دستاوردهای بزرگی را به دست آورد.

انستیتوت ملی موسیقی افغانستان پیش از این جایزه «وین هویی» یونیسکو را نیز از آن خود کرده بود. جایزه «وین هویی» برای ابتکارات آموزشی در عرصه هنر موسیقی هر سال از سوی سازمان فرهنگی یونیسکو به افراد یا نهادهای که کارهای متفاوت در زمینه آموزش انجام می‌دهند، اهدا می‌شود. در سال ۲۰۱۶ ده‌ها کشور جنوب آسیا و اقیانوس آرام خودشان را برای گرفتن این جایزه کاندیدا کرده بودند که در این میان از افغانستان انستیتوت ملی موسیقی افغانستان خود را نامزد این جایزه کرده بود که به دلیل کارهای متفاوت برای بهبود زندگی کودکان افغانستان، تعهد آن در برابر کودکان آسیب‌پذیر، تنوع فرهنگی و بازسازی صنعت‌های موسیقی افغانستان و همچنان نقش انستیتوت ملی افغانستان در راستای گفت‌وگوی فرهنگی بین افغانستان و جهان، از سوی سازمان فرهنگی جهانی یونیسکو شایسته جایزه اول این برنامه شناخته شده بود. در آن زمان نیز برای دولت و مردم افغانستان افتخار بزرگی به دست آورده بود. بدون هیچ تردیدی، گرفتن این جایزه مایه دلگرمی و

تغییر زندگی کودکان، دختران و پسرانی بی‌بضاعت و سرگردان و خیابانی که در این انستیتوت مشغول فراگیری این هنرند و تغییر دیدگاه مردم نسبت به هنر موسیقی را بر شمرده، این انستیتوت را شایسته دریافت آن دانسته است، سزاوار سپاس‌گزاری و قدردانی از سوی کمیته اهدای «پولار» خواند. ماری لیدین که مدیریت این برنامه را به عهده داشت، در بخشی از سخنانش گفت: «معتقدیم که دو برنده جایزه ما از دو جهان متضاد، نمونه‌های بارزی از جایزه موسیقی پولار هستند. این جای افتخار است که فعالیت سازمان موسیقی و موسیقی‌دانان در زندگی مردم تغییر کرده است.»

انستیتوت ملی موسیقی افغانستان، برای بار اول در سال ۲۰۱۰ با تلاش‌های خستگی‌ناپذیر احمدناصر سرمست، رئیس آن، بنیانگذاری شد که از آن پس دختران و پسران علاقه‌مند به هنر موسیقی که بیشتر از نصف آن را کودکان خیابانی تشکیل می‌دهد، در آن آموزش داده می‌شوند. گفتنی است که از همان اول نیز نیمی از شاگردان آن را دختران و پسران خیابانی و فقیر تشکیل می‌دادند که توانای پرداخت هزینه آموزش را نداشتند. انستیتوت ملی موسیقی افغانستان به سرپرستی آقای سرمست برای آن عده از کودکان بی‌کس و فقیر به خانه امنی برای آموزش و پرورش تبدیل شد؛ اما پیش از آن در سال ۱۹۷۳ اولین نهاد در عرصه موسیقی به شکل هدفمند و آموزشی در چوکات وزارت معارف آغاز به فعالیت کرد که تا سال ۱۹۸۰ ادامه یافت. در سال ۱۹۸۰ که این نهاد با لیسه هنرها یک جا شد و به نام دبیرتمنت موسیقی زیرمجموعه این لیسه در آمد، با محدودیت‌های فراوانی روبرو شد و با تمام این مشکلات تا سال ۱۹۹۲ ادامه داد. این دبیرتمنت تا سال ۲۰۰۱ به دلیل جنگ‌های خانمان‌سوز داخلی از فعالیت باز ماند؛ اما در همین سال بازم به شکل سابق به عنوان دبیرتمنت موسیقی زیر مجموعه لیسه هنرها شروع به فعالیت کرد و با وجود دشواری‌های فراوان و نبود امکانات و سهولت‌های لازم به خاطر جواب‌گویی به هنر موسیقی و ضروریات شاگردان، نفس تازه‌ای کشید و رونق دیگری به خود گرفت.

در سال ۲۰۰۸ دولت افغانستان به غرض احیای موسیقی ملی در افغانستان، زمینه‌سازی رشد و توسعه هنر موسیقی افغانستان، حفظ آلات موسیقی افغانستانی، توانمندسازی جوانان و کودکان این مرزوبوم، و به غرض شکوفاسازی استعداد‌های موجود در کشور، در همکاری با یکی از دانشگاه‌های آلمان (دانشگاه مونس)، طرح جدیدی را روی



بریتانیایی، خواننده راک و جاز، و وین شورتر، موسیقی دان آمریکایی آن را به دست آوردند و اما انستیتوت ملی موسیقی افغانستان بعد از «روای شنکر» تأثیرگذارترین چهره موسیقی هند که در سال ۱۹۹۸ این جایزه را به دست آورده بود، دومین کشوری است که از قاره آسیا جایزه موسیقی پولار به آن تعلق گرفته است.

انستیتوت ملی موسیقی افغانستان در حالی برنده جایزه «نوبل موسیقی» می شود که انبوهی از مشکلات و نابسامانی ها هنوز هم در برابر هنرمندان، موسیقی دانان و دوست داران هنر موسیقی در افغانستان وجود دارند که می توان از نبود امنیت، سنت ها و باورهای نادرست و غلط، فقر و تنگدستی، نبود فضا و مکان مناسب، نبود وسایل و تجهیزات کافی، بدبینی و زشت بینی موسیقی، بی رغبتی نسبت به فرآورده های هنری، تبعیض جنسیتی، نژادی و فساد گسترده و... یاد کرد. هنوز هم روی آوردن به موسیقی و هنر نزد اکثر باشندگان این سرزمین کاری است بسی نادرست، خلاف دین و دیانت، و موازن شرعی. هنوز هم کسانی در این سرزمین نفس می کشند که تشنه خون آن هایی اند که در راه هنر و موسیقی و فرهنگ قدم بر می دارند و شب و روز عمرشان تلاش می ورزند که به نسل امروز و فردای این آب و خاک کمکی کرده باشد و گذشته شان را با آینده شان گره زده باشند. هنوز هم کوچه ها و پس کوچه های این شهر حضور کسانی را در خود حس می کنند که می خواهند دختران و زنان شان پا از چارچوبه دروازه خانه های شان فراتر نهند و در برابر انسان های دیگر چهره نمایند و بیشتر از هر وقت دیگر می خواهند که دستاوردهای هنری را با نادانی و جهالت تمام به ته دره نابودی بکشانند و مردم را از گذشته تاریخی شان ببرند. هنوز هم تأثیرات چند دهه جنگ و انسان کشی در چهره های کسانی وجود دارد و مثل بزرگان شان می خواهند بنیادهای هنری این ملک را در هم بریزند و افراد و کانون ها، نهادهای آموزش دهنده آن را به آتش بم بزنند. پیدا است که تأسیس انستیتوت ملی موسیقی افغانستان و آموزش دختران و پسران تهی دست و آسیب دیده، و آواره در کوی و برزن این مرز و بوم، خود مستلزم شجاعت زیاد و پذیرفتن ریسک بالا و از خودگذری بی نظیری است که کمتر کسی را می توان یافت که حاضر به انجام چنین کاری باشد. بدون شک، تأسیس نهاد آموزشی به هدف آموزش هنر موسیقی به نسل آینده کشور، زنده نگهداشتن آلات و افزار و سبک های موسیقی کلاسیک، به صورت مسلکی و علمی و کار روی کودکان و فرزندان که ممکن مادران و پدران شان نیز یکی از مخالفان این نهاد و فعالیت های آن باشند، خود مبارزه بزرگی است؛ مبارزه ای که کمتر کسی

خرسندی آقای سرمست و شاگردان سخت کوش و هنرمند و هنر آفرین او، و مردم افغانستان گردید. نباید تردید که در اثر گرفتن همین جایزه ها بود که نیروی تازه ای در رگ های سرمست و شاگردان هنرمندش دمید و آن ها را به کوشش و تلاش بیش از پیش واداشت. این تلاش ها بودند که زمینه ساز گرفتن جایزه «پولار» گردید. این بود که انستیتوت ملی موسیقی افغانستان مردم کشور را یک بار دیگر در اوج برد و چهره متفاوتی از آن ها به نمایش گذاشت.

احمدناصر سرمست، موسیقی دان و بنیان گذار این انستیتوت به همراهی گروه ارکستر «زهره» که همه اعضای آن بانوان و از شاگردان انستیتوت ملی موسیقی افغانستان اند، به تاریخ چهاردهم فروری سال ۲۰۱۸ به شهر داووس سویس سفر کردند و پارچه ها و قطعه های زیبا و بی نظیری موسیقی در شهرهای گوناگون، از جمله در مجمع سران اقتصادی کشورهای جهان اجرا کردند که تحسین و تشویق سران اقتصادی جهان را برانگیخت و به افتخار اعضای گروه ارکستر زهره به پا خاستند. گروه ارکستر زهره و دیگر همراهان شان با اجراهای زیبا و قشنگی که در این جمع داشتند، توانستند که توجه اهداء کنندگان جایزه پولار و سران اقتصادی جهان را به خود جلب کنند و از میان نامزدان فراوان این جایزه از کشورهای گوناگون جهان، پیش بگیرند و جایزه نوبل موسیقی را به دست آورند.

گروه ارکستر «زهره» در سال ۲۰۱۴ تأسیس شد و با پنجاه تن از بانوان که سن شان بین چهارده تا بیست سال بودند، شروع به فعالیت کرد. به گفته دکتر احمدناصر سرمست، نام این ارکستر از نام دو اله موسیقی به نام های «زهره» و «ناهد» گرفته شده است که در ادبیات زبان فارسی دری از جایگاه بلندی برخوردارند. گروه ارکستر زهره در سفری که به شهر داووس کشور سویس داشت، رهبری این گروه را دو بانوی جوان به نام های ظریفه ادیبا و نگین اخیلواک در دست داشتند. گروه ارکستر زهره با زیبایی تمام قطعه های زیبا و درخور ستایشی را در مجمع عمومی سران اقتصادی جهان اجرا کردند که خوش آیندترین لحظه ها را برای آن ها به ارمغان آوردند.

همان گونه که یادآوری شد، مراسم اهدای جایزه پولار که بزرگان آن قبلاً اعلام شده بود، در تاریخ ۱۴ جون ۲۰۱۸ م. برابر با ۲۵ جوزای سال ۱۳۹۷ خورشیدی در شهر استکهلم سویس برگزار شد و احمدناصر سرمست به نمایندگی از انستیتوت ملی موسیقی افغانستان در آن شرکت کرد. آلفونیس کربودا، رئیس کمیته اهدای جوایز پولار هنگامی اهدای این جایزه گفت: «آقای سرمست توانسته است تغییر مثبت را از طریق موسیقی در زندگی بخشی از کودکان، دختران و پسران جوان در افغانستان ایجاد و ارکستر این کشور را از نو احیا کند.» هم چنان در اعلامیه این نهاد آمده است: «داکتر احمد سرمست و انستیتوت ملی موسیقی افغانستان به دلیل استفاده از قدرت موسیقی برای تغییر زندگی جوانان این جایزه را به دست آورده اند.»

گفتنی است که موسیقی دان های بزرگ و زبردستی تا هنوز توانسته این جایزه را به دست بیاورند که می توان از پل مک کارتی، باب دیلن، جانی میچل، مکس مارتین،... یاد کرد که در سال ۲۰۱۷ این جایزه را استینگ

حاضر به انداختن خود در این میدان است. کمتر کسی تنها با دیوهای مخالفش دست و پنجه نرم می‌کند؛ اما در این میان که می‌بینیم، دکتر احمدناصر سرمست، موسیقی‌دان شجاع، با نترسی تمام و با قبول ریسک فوق‌العاده بلند آستین بر می‌زند و از میان همه دشوارهای قدر است می‌کند و وارد میدان می‌شود. همه عواملی را که او را از جاده مقصودش منحرف کرده، به بیراهه می‌کشاند، یک‌تنه در این میدان می‌جنگد و می‌خواهد کشتی شکسته موسیقی این کشور را به ساحل امنی پیاده کند.

دریافت جایزه «پولارا»، دو سال بعد از دریافت جایزه «ون هویی» از سوی انستیتوت ملی موسیقی افغانستان بزرگ‌ترین افتخاری است که دختران و پسرانی که روزهایی در کوچه و بازار سرگردان و بی‌سروش پرسه می‌زدند، به دست آورده‌اند؛ آن‌هایی که در راه رسیدن تا بدین جایگاه با هزاران مشکل دست و پنجه نرم کردند و هزاران رنج را متحمل شدند و به فعالیت‌هایشان در عرصه آموزش موسیقی ادامه دادند. همه این رنج‌ها و نابسامانی‌ها کم‌ترین اخمی هم بر پیشانی آن‌ها نیاوردند. آن‌ها شب و روز تلاش کردند تا این که افتخار کسب بزرگ‌ترین جایزه موسیقی جهان را حاصل کردند. این افتخار پنجره‌های تازه‌ای به رخ مردم افغانستان و هنرمندان و دوست‌داران هنر این کشور گشوده است و در سرزمین قلب‌شان امیدهای تازه‌ای جوانه می‌زند که آری، هنوز هم در این کشور زندگی همگام با هنر و موسیقی جریان دارد و هنوز هم می‌شود آینده خوبی را منتظر بود؛ آینده‌ای که در آن جز صلح و آرامش، صفا و صمیمیت و شکوفایی و تازگی دیگر اثر و نشانه هیچ چیزی نمایان نباشد. دیگر تندباد روزگار قامت رسای هیچ سروی را نشکستاده، گل‌های تازه و خوش‌بوی هیچ نسترنی را پرپر نکند.

اجرای برنامه توسط گروه ارکستر «زهره» که همه اعضای آن دختران افغانستانی‌اند، چهره دیگری از یک کشور جنگ‌زده و ویران‌شده در برابر چشمان جهانیان به نمایش گذاشت؛ چهره‌ای که تا پیش از این یک سره تاریک و خون‌بار، وحشت‌ناک و ترسناک بود؛ چهره‌ای که از شوربختی

مردم خبر می‌داد و آن را شبیهی جهانی می‌نمود که جز آتش جنگ و نفرت، قتل و ویرانگری، فساد و خشونت دیگر اثر هیچ چیزی در آن نبود. گروه ارکستر «زهره» چهره خوش‌آیند و دوست‌داشتنی را به نمایش گذاشت که در چشمانش امید و آرامش بود، در رگ‌هایش شادمانی گردش می‌کرد، قلبش پر انسانیت بود و نگاهش گرمی حیات را داشت.

دریافت جایزه پولارا هم برای مردم افغانستان و هم برای هنرمندان و انستیتوت ملی موسیقی افغانستان مهم و ارزنده است. برای هر کدام پیام‌های متفاوتی می‌تواند داشته باشد. پیام آن به مردم افغانستان این می‌تواند باشد که فرزندان‌شان از توانایی‌ها و استعداد‌های فوق‌العاده‌ای برخوردارند و می‌توانند در کم‌ترین مدت افتخاراتی بزرگی را نصیب کشورشان کنند، اگر سدی در برابر فرزندان و نونهالان‌شان نبینند، از کشورشان دنیای بهتری خواهند ساخت و زندگی هم‌وطنان‌شان را به گونه دیگری رقم خواهند زد. جوانان این کشور نیز پیام شایسته خودشان را خواهند گرفت و هر کدام در راه سربلندی و سازندگی کشورشان قدم خواهند گذاشت. برای هنرمندان و هنرپیشگان این سرزمین این پیام را می‌رساند که همه‌شان مانند احمدناصر سرمست هنرشان در خدمت نزدیک کردن مردم افغانستان، ایجاد یکپارچگی و همدلی آن‌ها، زدودن نابسامانی‌ها و تفاوت‌های جنسیتی، قومی، نژادی و زبانی، و یاری رساندن و آموزش دادن فرزندان ستم‌دیده و تهی‌دست این کشور باشد. به همین شکل این موفقیت مسئولیت بزرگ‌تر و خطیرتری را روی دوش انستیتوت ملی موسیقی افغانستان و رئیس آن دکتر سرمست می‌گذارد، این که پس از این، بیش از پیش به تلاش‌های‌شان ادامه داده، کودکان و نوجوانان بیشتری را که لب‌پرنگاه نابودی قرار دارند، از افتادن در لجن بی‌سروش و جهل و فقر نجات داده، آن‌ها را مانند گذشته به اعضای مفید جامعه مبدل کنند تا بتوانند روزی آن‌ها نیز افتخاراتی بزرگی را نصیب کشورشان کرده، همه را متحیر و متعجب کنند.

اداره نشریه



اولین جشنواره شعر افغانستان در شهر اوپسالا، سویدن

مورد کنکاش قرار داد.
یکی از شعرهای که در جشنواره شعر اوپسالا خوانده شد:
شهرزادان
نیمی از دختران تهرانی صبح - هر صبح - درد سر دارند
عصرها در تهوع حاکم درد در سینه و کمر دارند
کارهاشان چه قدر تعلیق اند، قسط هاشان چه قدر تعویق اند
نه هوای قدم زدن در مه، نه دل عاشق سفر دارند
سر هر چارراه گیسوها گیج تر می شوند و سربازان
غرق در اضطراب و وسوسه اند که چه اندازه سهم بردارند
نیمه در انتظار نیم دگر، نیم دیگر طلاق و باز از سر
دور باطل که ازدواج شده است، قسمت از چرخ این قدر دارند
خوش به حال پرندگان رها با دماوند و باد می بالند
طوطیان به شاخه خشکیده سخت بیهوده بال و پر دارند...
دختران کراچی و لاهور؛ بکر، بی تاب رقص بر سر گور
زندگی تلخ، زندگی مجبور؛ باید از خویش دست بردارند
سینه رویان باغ هندوها؛ رقص، رؤیا و عشق و جادوها
تا جهیزیه ای به چنگ آرند، تخت و تابوت شعله ور دارند
رقص، نان، رقص، پیرهن، چوری؛ زندگی رقص های مجبوری*
زندگی در غسل هلاهل محض؛ شوکرانی که در شکر دارند
صبح آتش سپاری گنگا؛ مشت خاکستری در آب رها
روح قوهای رفته از دریا؛ موج ها موج ها گذر دارند
دختران دو شبیه و کولاب، رقص در آبشار سرخ شراب
مهمانان مست هر جایی، پول داران معتبر دارند...
دختران عرب تماشایی، عند عیش و طرب تماشایی

* چوری: النگو

به تاریخ نهم جون ۲۰۱۸ اولین جشنواره شعر افغانستان در شهر اوپسالا سویدن برگزار شد. جشنواره از طرف انجمن صلصال و با دبیری سید ضیا قاسمی و همکاری محمد شریف سعیدی و محمد حسین محمدی برگزار شد. در این جشنواره پانزده شاعر مطرح از کشورهای اروپایی دعوت شده بودند تا شعرهای شان را بخوانند. این پانزده شاعر عبارت اند از: صدا سلطانی از آلمان، شهیر داریوش از فرانسه، شهباز ایرج و سهراب سیرت از بریتانیا، حمیده میرزاد از ناروی ابراهیم امینی از اتریش و از سویدن محمد شریف سعیدی، محبوبه ابراهیمی، فریا حیدری، مرجان اصغری، عزیزالله نهفته، فرید ارون، مریم احمدی، ضیا قاسمی و تریس والستروم شاعر سویدنی.

جشنواره در کتابخانه مرکزی شهر اوپسالا و در دو بخش برگزار شد. استقبال شعر دوستان از جشنواره بسیار چشمگیر بود و نخبگان فرهنگی و هنری فارسی زبان از شهرهای مختلف سویدن به اوپسالا آمده بودند تا از این برنامه استقبال کنند.

همه شاعرانی که در این برنامه بودند شاعران مطرح و دارای کارنامه شاعری بودند و از این رو شنیدن شعرهای آن ها با اقبال مواجه بود.

اجرای بخش اول برنامه به دوش سید ضیا قاسمی دبیر جشنواره بود و اجرای بخش دوم به دوش محمد شریف سعیدی. از جذابیت های خاص برنامه که باعث سرزندگی و دلچسپی برنامه شده بود رد و بدل شدن جملات کوتاه بین مجری و شاعران بود.

بخش دیگر برنامه حضور و سخنرانی گرم داوود سرخوش بود. سرخوش همچنان که در آواز خواندن و آهنگ ساختن خلاق و بی بدیل است در سخنوری نیز توانا است. سرخوش در رابطه با رابطه شعر و موسیقی صحبت های مفصلی کرد و ایجاد موسیقی نو برای شعر نور



در دبی نیمه شب تماشایی؛ چه اذا الشمس و القمر دارند
 یمنی ها چه قدر ارزانند؛ لاله رویان به باد لرزانند
 مدنی های مکه پنهانند؛ شام در غارها مقرر دارند
 غنچه های زیر رو بنده؛ چشم های به سر مه خوابانده
 زنگ خلخالها به قوزکها؛ کفش های به پشت در دارند...
 نیمی از دختران شهر هرات بس که خون می خورند تا دم صبح
 دلشان از سپیده خونین تر تبغ خورشید در جگر دارند
 صبحدم با غروب درگیرند، خون و پترول، شعله می گیرند*
 مثل خورشیدهای اول صبح از شب مرگ خود خیر دارند...
 قندهار و اسید و دخترها، سقف مکتب شکسته بر سرها
 تیر باران ماه پیکرها؛ ضربه های که ضربدر دارند
 گردباد بلند برقعها؛ ناله های بلند خاموشان
 بنده بند اند بی صدا در خویش؛ دختران جیغ نیشکر دارند
 دختران هزاره زارترند، در شب سرد دره دره درند
 بس که پف می کنند هیزم تر چشم های همیشه تر دارند
 بی گمان بیگم اند و برده کار، روزشان شب به پشت پرده کار**
 نقش ها می کشند بر دیوار، چه خیالات خوش به سر دارند...
 کابلی ها که سخت دلتنگ اند، در تب سرخ آتش جنگ اند
 نسل گردآفرید با سهراب جنگ دشوار مختصر دارند
 این به دست پدر به خون غلطان، آن به دست برادر افغان

* پترول: بنزین

** بیگم قهرمان رمان واره مستند دختر وزیر نوشته دکتر لیلیاس هملتون پزشک دربار عبدالرحمن خان پادشاه خوش آشام افغانستان در اوایل قرن نوزدهم است. بیگم دختر نابغه بی است که امیر می شود و به خاطر لیاقت و سوادش به کنیزی در دربار عبدالرحمن خان در می آید. بیگم سر انجام رییس هندی اش را از مرگ نجات داده با اسب جانب هندوستان می گریزد. سر مرز هند و افغانستان رییس هندی بیگم موفق به فرار می شود و بیگم با ضرب کارد از پای در می آید. رمان دختر وزیر سرایا تقلائی یک دختر برده را برای رهایی و پیش رفت تصویر می کند

خون تاریخ ننگ و ناموس است؛ آن چه در رود و جوی و جر دارند...
 دختران عقیده های مالی؛ ختنه سوران مصر و سومالی
 سیب های سیاه در کالی؛ زخم چاقوی تیز و تر دارند
 بکر خونین، غروب بعد از جنگ؛ بغل جنگجو به جای تفنگ
 هق هق سرخ در گلوبی تنگ، خفته اند و تب ثمر دارند
 بارداران آب های حرام؛ کی؟ کجا و چگونه می زاینند
 دختران اسیر در سنگر؛ که جنین های بی پدر دارند...
 دختران فرنگی و چینی؛ صبح رویان ماه پیشانی
 ممران سپید و یترینی که در آغوش خود پسر دارند
 لاله رویان تازه و تر دست؛ شنبه، یک شنبه اند بالکل مست
 نعره سر می دهند در بن بست، شعله از شام تا سحر دارند
 بام تا شام بر سر کارند، شب در آینه نیمه بیدارند
 مرد - دوشیزه های دولت خواه روزی از مرد و زن بتر دارند
 بارداری، تهوع و اجبار، کودک انداختن ز خود ده بار
 پسرانی که صبح از بستر رفته اند و غم دگر دارند
 دختران سکوت و تنهایی؛ پشت پیشانی تماشایی
 روح چین خورده و پریشانی، مغز سرخورده و پکر دارند
 دختران قصه های افسون اند؛ شهرزادان، هزارشب خون اند
 هر شب از راز سر به مهر دگر پرده با آب دیده بردارند

محمد شریف سعیدی

اوپسالا سویدن

دوشنبه ۲۷ اوت ۲۰۱۲ - ۰۶ شهریور ۱۳۹۱

اداره نشریه